

سالها و سالها در زندان ماندیم . اینکه در پاره‌ی بزرخی از زندانها این سالها چند کلمه‌ای مینویسیم .

### علی امید

علی امید ، که با لقب "جباس گاندی" داده بودیم ، یکی از زندانیان پایان حزب کمونیست ایران بود . او سیاچرده و کوچولو بود . رفاقت او را تشییه به گاندی هند وستان کرد . این لقب را با داده بودند . در زندان نام اصلی او فراموش شده و برای همه "جباس گاندی" شده بود . علی امید در رودان کرمان متولد شد بود . مانند هزاران نفر از دهقانان گرسنه روی هفت جنوب آورد بود . برای لقمه نانی از همه‌ی ولایات ایران ، بخصوص ولایات جنوب و مرکز ایران ، به خوزستان می‌آمدند . این دهقانان گرسنه ، کارگران بسیار رازانی برای کهانی نفت جنوب بودند . وضع این کارگران تا خواهید فلاکت باریود . حقوق بخورو نمیری "فحش و توهین . دهها و دهها کارگر هنگام کار مصدومی - دیدند و یا تلف می‌شدند . ولی کهانی ابد افamil این کارگر تلف شد . یا افچ شده را تامین نمی‌کرد . تنفس جیبیں علیه کهانی و اپریالیسم انگلیس توی کارگران و حتی کسبه واهمانی جنوب حکم رما بود . علی امید در بهمن کهانی نفت کار می‌کرد . او عضو حزب کمونیست ایران شد و شرکت کننده در اعتساب سال ۱۹۲۹ بود . او هم مانند خیلی از همقطفالان خود بـ تهران تبصید شد . اور دین حال افعالیں اتحادیه کارگران ایران بود . آشناشی من با اود رـ تهران رخ داد .

علی امید بیسوار بود . ولی ایمان عجیبی به کمونیسم داشت . در حزب تربیت شده معلومات سیاسی گسب کرد . در دروازه بکیریکیر ، یعنی اوائل سال ۱۹۳۱ ، هنگام تارومارکرد ن سازمان حزبی در تهران ایران ، علی امید نیز زندانی شد . اور اراد رخیابانی دستگیر کردند . کسیکا اورا توقيف کرد ، همان فروزش بود . فروزش از جیب او اوراق حزبی در آورد . در ریاز جوشی علی امید منکراین اوراق شد . فروزش میگفت : " من خودم از جیب تواین اوراق را در آوردم ، حالا چطور منکری شوی ؟ اور ریاضخ نگفت : " من چنین اوراقی را ندیده‌ام ، تو خودت ایسن اوراق را توی جیب من گذارد های " . یک کلام ، این علی امید ، بقول گفتش ، " از بین عرب شد " . و منکر عضویت در حزب و اتحادیه شد . در ریاز جوشی همچ کس را نیشناخت . در هر صورت دو سیه‌ی ایاک پاک بود . زیاد کوشیدند که مقاومت اورا بشکنند ، ولی بچاش نرسیدند . خواب اورا گرفتند تا شاید اعتراف کند . نتیجه‌ای نداد . یکی از فرقا هنگام بازجوشی اورا دید بود که از سلول به تأمینات

آورده بودند « او زیخوابی طوری راه میرفت که گوشی مست است و تنلو تلخوران راه میرفت » پس از وما پس شد « دست طولانی د رزندان نگاه داشت » اند ر مبارزات وایمان خود پیگیری بود « در زندان خم بهابرونیا ورد » بانان کم و بخور و نمیر ساخت، ولی باشرافت و سریلنگی حبس خود را کشید « در زندان سوادی ساد گرفت و حتی کارش بجای رسید که به برخی دهاتیها سواد یاد میداد « در زندان جملات اود ریارهی پول معروف بود « او چیفت: " نسل پول را بایستی کند " » هف او پول نبود، بلکه با این جمله او میخواست بگوید که نسل سرمایه داری را بایستی کند « برخی از افسران تعجب میکردند که این آدم کم سواد، چطور پهلو توھین میکند، در صورتی که به عقیده آنها پول یابی یعنی همه چیز است » گاهی آنها به عیاس کاندی نزد یک شد « میگفتند: " خوب، گفت که نسل پول را بایستی کند! " » افسر های میخواستند اورا مسخره کنند « وهم آنها را مسخره میکرد « هنگامیکا و در تهران زندگی میکرد « اطاق کوچکی اجاره نمود » بایک زیلوور ختاب حقیر و کوزه‌ی آب « این هستی او بود « بعد از آزادی از زندان « او وارد حزب توده ایران شد « او کن از فعالیت پرورها قرع حزب توده ایران بود و در اتحاد یقهی کارگران فعالیت زیادی بیکرد « نفوذ زیادی تری کارگران نفت جنوب داشت » روزی خبر دارشد یمکه علی امید از فعالیت حزب در ارشتن سرهشک گرفته و مهد ها سرجو خمو وکیل باشی ارشن را به بیرون شهرد عوت میکرد « و به تبلیغات آزادی خواهاند ر بین آنها میبرد اخنست « علی امید سالها بعد د ویا رزندانی شد « در انتخابات مجلس شد « ولی دولت انتخابات آبادان را نجام نداد « از ترس انتخاب شد علی امید!

### دایرد گورکیان

اواهل تبریزیکی از تدینی تین اعضای حزب کمونیست ایران بودند « وید گورکیان قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ اتعایلات مارکسیست داشت » کسی بود که از آثار کلاسیک مارکسیسم باخبر بود و آنچه از آثار لینین « پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روس، سازمان کمونیستی روسیه که در ارشتن روسیه را بران فعالیت میکرد، شروع کرد به گسترش مناسبات برادرانها با خلق ایران « میتینگها د وستی د خلق و د ونیری از انقلابی د رشته های گوناگون د هوت میشد، که در این میتینگها ناطقین، هم از ایرانیهای د موکرات و انقلابی و هم از سازمان کمونیستهای ارشن روس، مردم را روشن نموده اهمیت انقلاب روسیه را برای مردم بیان می-

کردند و در این دوران عددی زیادی افراد جوان ایرانی شیوه‌های انقلاب روسیه و کمونیسم شدند.

دوازدهم گورگیان از جمله‌ی آنان بود، که انقلاب اکتبر را نیز با خرسندی استقبال کردند و بعد هاوارد حزب کمونیست ایران شد و از هایزندان افتاد.

من اولین بار در سال ۱۹۲۱ با آشنا شدم، بخصوص در کنفرانس حزب تبریز و سپس در زندان ها سالها با ایکجا بودیم. آدمی بود با فرهنگ، پیشنهایت فروتن، بسیار رای ایمان، تابخواهید با شرف، کهرفای ما اورا "پیغمبر" مینامیدند.

زندان مدتها بسیار سیون اجازه نمیداد تا کارکرده مشغولیات داشته باشدند. بر عکس، عقیده داشت که زندانی باستی زجری کشد تا درست آخر حاضریه جاسوسی بشود. تا اینکه روزی زندانیان اعتصاب غذان نموده تقدماً کردند که به آنها اجازه کارداده شود. کاربرای آنها در وحشه داشت، اولاً مشغولیتش بود که زندان را برای آنها تا حدودی سبک میکرد. این اساس کاریود. ثانیاً میتوانست منبع درآمد کوچکی باشد که برای بسیاری از زندانیان سیاسی، که از میان زحمتکشان بودند و از خانواده‌ی خود غذای پول نمیگرفتند، اهمیت فراوان داشت. اعتصاب پیروز شد. اجازه‌ی کاردادند، اما جدال از سایر زندانیان، زندان بزرگ زندانیان سیاسی اجازه نداد با سایر زندانیها یکجا کارکنند تا مبارا سیاستها، کردها و لرها و سایرین را تبلیغ کنند. از اینروایات طلاق بزرگی به سیاستها دادند تا آنها همراهی داشتند. در این اطاق هر کس برای خود چیزی درست کرده بپهباش می‌داد، که در پیشون میفرمود. نصف آنرا پاسبان میخورد. نصف دیگری دست زندانی میرسید، البته اشیائی که آنها درست نمیکردند، خیلی نازل بفروش میرسید. یک عدد از مکعبات داود وست بود یکچه کامونی درست کرده بیاهم کار میکردیم. (دهقان نونه کرانی، چشم آذر روپریه) ازنان طیاره و از کاذب پرنده میساختیم. استاد اصلی و طراح داود بود.

در زندان هر چند یکارتیفوس می‌آمد و عده‌ای را میکشت. پلیس هم اگر قصد کشتن کسی را داشت، میگذاشت تیفوس بگیرد و معالجه نمیکرد تا بعیدر خود را بارها بزرگ زندان مجدد آنداختند، پرازشیش و خطرتیفوس. اما بیمارانشندان مذیپ زندان میگفت: "توهفت جان داری". بعد ها فرمیدم که موضوع هفت جان نیست. من که در رکود کی باین بیماری مبتلا شده و نجات یافت بودم، مصونیت داشتم. باری تیفوس هر چند بار می‌آمد. یکبارم چند نفر از رفقاء کهون ما، از

جمله نونه کرانی ود لائی بشدت بیمار شدند « میباشد با هنینه خود، با یخو-  
ترش و فلوس، آنها را محالجه کنیم ». زندان و سیله‌ند اشت، پرنده‌های کاغذی  
داوید بداد مارسید « مقدار زیادی را آنها جمع شده بود ». در آستانه نوروز فروش  
رفت « با هزارز حمت ویس از اعراض های فراوان ازد پریت زندان اجازه گرفتیم  
که با پول خود لیموترش بخریم ». ما با توجه خاص و با کل لیموترش و فلوس، بیماران  
را تا نفر آخر نجات دادیم، در صورتیکه برخی پول ارها با وجود امکانات زیادی  
که داشتند، ولی چون پرستاری دلسوزی نداشتند، فوت کردند « ما بانویت  
میرفتیم برای سرکشی به بیمارها خود مان « اینجا سلیقه و کار آنی داوید بکار آمد ».  
او از تخدیه، بشقاب درست میکرد و نقشه‌ای دوران ساسانی را روی آنها ترسیم  
میکرد « از کارهای زیبای او همین ظروف دوران ساسانی بود : شیر، پلنگ، سر-  
با زد و ران ساسانی وغیره ».

داوید مرد شریف بود و همه اوراد وست داشتند « من خواستم نام  
اوراد را بنیاد داشته باختا بیا ورم، چرا که اوراد دند و ران زندان همیشه ده رعیت ده  
خود استوار بود و در مبارزات همیشه شرکت میکرد ». نام او مثابیکی از کهن ترین  
کوئینستهای ایران بایستی بیا مدد ».

### داداش تقی زاده

داداش تقی زاده متولد ده زوار ازنا حیه‌ی مراغه بود « قبل از انقلاب  
گیلان برای لقنه ثانی بطرف گیلان آمد ». او در شهر ازنانی (پهلوی سابق)  
کارگر حمل و نقل بند رشد « داداش، بخطابه عضوا تحادیه کارگران بند ری » در  
انقلاب گیلان (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰) شرکت کرد « درین حال اوضاع حزب کمو-  
نیست ایران شد ». بعد از شکست انقلاب گیلان، در سازمان مخفی حزب کمو-  
نیست فعالیت میکرد « در سال ۱۹۲۶، در تهران یک عدد را آماده برای فرستاد-  
دن به مسکو میکرد ». اینجانب ماهیا با این عدد مشغول تدریس بود « اولیا  
همسرش زلیخا، که محلم و حضور حزب بود، سفر کردند ». داداش تقی زاده بسیار  
بود، ولی در حزب باوسواد یاد دادند و سپس در مسکو تحصیل حزبی و اتحادیه  
ای کرد « پس از برگشت، او در رها زند ران مشغول کارهای اتحادیه‌ای و حزبی بود و  
یک از هبران محلی حساب داشت ». اورانیزما نند خیلی ها زندانی نمودند « رفتار  
روش او در ریازجویی، رفتار و کرد ارش در زندان کاملاً غالی و پرازنده برای یک  
انقلابی بود ». داداش تقی زاده آدمی بود با ایمان و اجتماعی که همیتا به سوسیالیسم  
ایمان داشت ».

در زندان از تبلیغ و توضیح خسته نمیشد. هیکوشید آنچه را که در شوریوی از گارهظیم ساختهان نخستین جامعه‌ی سوسیالیستی و تحول عمیق وضع اجتناب و فرهنگی و سیاسی رحمتکشان بچشم دیده، برای همه توضیح دهد. سالهای بعد، وقتی گروه ارانی دستگیرشد، بسیاری از اعضاً ۵۰ نفر، که اتحاد شوریوی را ندیده بودند، به داداش راجعه میکردند و میخواستند از زبان یک کارگر ساختمان و پسرشها پاسخ میدادند کی شوریو آشناشوند. داداش نیز یا میل و خوصله به هیچ‌پرسشها پاسخ میداد.

روحیه‌ی او در زندان هالی بود. وقتی حوصله‌ها تنگ میشد، صحنه‌ای از ثاتر نمایش پرید که «نمی‌شده‌ی نمایشناه»، رژیسور را جراحتنده، همه و همه خود ایمود. درینکی از نمایشناه‌ها، نقش‌کنسول ایران را ریاکو اجرامیکرد، که با کارگران ایرانی، که برای کارد رصنایع نفت به آنجارفته بودند، سخن میگفت. ظرافتی که در رقصهای ریک ما مورد ولت ارجاعی و در زمردم بکار میبرد، قابل تحسین بود. داداش خوب بیفه بید که کارگران و دهستانان ایرانی چرا آواره شده، چرا مجبوره شرک دیار خود شده و برای کاری که کشود یک‌گزی رفته اند او میفه بید که آقای «کنسول شاهنشاهی» نسبت باین کارگران، تکبیره انقلاب اکثربوسا - ختنان سوسیالیسم را بچشم دیده‌اند، چه نفری احساس میکند. داداش بسا بیان این نفرت در قالب جملات ریاکارانه، دروغهای شاخدار در ریاکوی شرقیات ایران "در" سایه‌ی توجهات اعلیحضرت همایونی، "شوکی زیبائی می‌افزید و ما زندانیان را، که تعاشاجی تا تیرودیم، مدتها می‌خندانید، همین آقای کنسول، که داداش تقلید اوراد رمی‌آورد، دریاکویا سپورت تلبی می‌فروخت" اورد مجلس چهاردهم از طرف دریاکویل شد و شایروا و شاخدان ضد انقلابی مازند ران را اعلیه حزب توده‌ی ایران و شورای متحده‌ی مرکزی مسلح کرد و باعث کشتار عددی کارگر شد (در شاهی و غیره).

پس از دستگیری ۵۰ نفر (گروه ارانی)، روزی بحلت توهین‌بیکی از آنان اعلام گرسنگی شد. تقدیم‌ای اعلام گرسنگی را زندان اینان قدیمی داده بودند پلیس درک کرد که عاًماده‌ی چنین کاری می‌شوند. دستورات اکیدی صادر رکرد تازند اینها نتوانند باهم تعاس پیگیرند. لازم بود روز و ساعت اختصاص عمومی تعیین و بهمه اعلام شود. این تصمیم درکرد و رهفت گرفته شد و برای رساندن آن به سایرین داداش تلقی زاده راماور کردیم که بهتر شکلی شده خود را به کرد و رچهار رساند و خبری دند. داداش با شیوه‌ی مخصوص خوش توانست پلیس را بفریبد و بسه

بهانه‌ی اینکه دادن نزد شدیدی دارد، موافقت زندان را برای رفتن به بیمه -  
رستان جلب کند. به ارائه یادداشت دوستیری نوشتم که حاوی روز و ساعت اعلاً  
گرسنگی بود، و دادم به داداش، واهنگام عبور از تکرید ور ۲، خود را به نزد های  
آهنه رسانیده نامه را به کسی داده بود که ارائه پرساند. نامه رسید، گرسنگی  
اعلام شد، عده‌ای از مشهولین، زندانیان سیاسی را به شلاق بستند. داداش  
تقریباً زاده را هم بخاطر بردن این نامه شلاق زدند.

داداش تقریباً زاده کارگر سیار را هوش و فهیده‌ای بود. در مقابل پلیس  
خود را بسادگی میزد و بیچاره‌اش مینمود. روز یکده داداش را برند نه برای محکمه،  
او وقتی وارد محکمه شده بود، کشش‌پايش را در آورد. نزیر خلش زده بود و همه  
چیزرا، از قضیت حزب گرفته تا هرگونه تعاس با جنبش کوئی نیست، از بین انکارهای  
کرد. قاضی پرسیده بود: "خوب، از سلطان زاده میگو، اور رکینترن نهاینده‌ی"  
حزب شماست؟ داداش در اینجا مدعی راجع بعاد رخدش حرف زده بود.  
قاضی میگوید: "این حرفها چه ربطی به پرسش دارد." داداشها سخن میدهند  
"مکراز ما درم سلطان خانم نمیرسید؟" در واقع اسم مادر تقریباً زاده سلطان  
خانم بود.

داداش را، با تمام این احوال، بعچند سال زندان محکوم کردند و  
پس از آزادی تبعید نمودند. پس از فرار رضا شاه و تشکیل حزب توده،  
ایران، داداش در زادگاهش مراغه، به فعالیت پرداخته، حزبی دست  
زد و اعتبار فراوانی کسب کرد. زمانی که بارفیق امیر خیزی مأمور سازمان حزب  
در آذربایجان بودیم، به مراغه رفتیم. زستان بود. تقریباً زاده ازما، در تها  
اطلاقی که داشت، پذیراشی کرد. اطاق را بشدت گرم کرده بود. میگفت:  
"ارد شیر، من و توکه سالهای امیران کرم نشده، بگذار یک روز استخوانان  
کرم شود".

براثر تلاش و فعالیت تقریباً زاده، در شهر مراغه، در میدان حمام خان،  
میقینگ حزبی دادیم. این همان میدانی بود که در آن عده‌ای از مجاہدین گرجی  
وارمنی را، که از طرف حزب سوسیال دموکرات روسيه برای کمک به انقلاب مشروطه  
ایران آمده بودند، بدآرا آویختند.

هنگام نهضت ملی آذربایجان، یعنی وقتی حکومت دموکراسی د ر  
آذربایجان برقرار شد، داداش تقریباً زاده در صوفوف اول مبارزین قرار گرفت؛ بعد  
از شکست نهضت، اور زندانی کردند و محکوم به اعدام بودند. اور نسای

دارمداده، هانند قهرمانی از افکار انقلابی خود دفاع کرد و گفت: "من، فرزند وفادار خلق آذربایجان، باروح گشاده برای آزادی، بیرون به پیشوای زمرگ، اما بگذر هیچکس خیال نکند که با تلف شدن من و مرگ رفتایم، آزادی را میشود خفه کرد، شکی نیست که کسانیکه ما را محکوم و آنسائیکه ما را بطرف دارمیبرند، این جلا دان، بایستی در مقابل محکمه‌ی خلق پاسخ بد هند".

در زندان، ناداش با من قرار گرفت از اشت میگفت: "اگر زنده ماندی برای پسرم پدری کن و من نیز اگر زنده ماندم اینکار را خواهم کرد، حوادث طوری پیش آمد که هر دو وزنه ماندیم و آزاد شدیم، اما داداش فرصت نکرد پسرش را ببیند و در راه انقلاب و در خدمت به طبقه‌ی خود، شجان داد.

بعد همان بسختی پسراورا، که مارتی نام داشت، در شوروی می‌باشد کرد (آندره مارتی)، ملوان فرانسوی بود، که در رئیروی دریانی فرانسه، برای شرکت در جنگ مداخله‌گرایانه علیه انقلاب اکابر، بد ریای سیاه اهتزام شده بود، در رئیروی دریانی اعزامی فرانسه، بخلافت همدردی با انقلاب اکابر، شورش شد و ملوانان علیه حکومت شوروی نجندیدند، آندره مارتی رهبر این جنبش بود، داداش به افتخار او، اسم پسرش را مارتی گذاشتند (مارتی)، وقتی من اورا پیدا کردم، بزرگ شده بود، قهرمان شناور تراجمیستان بود، به کمله من نیازی نداشت، اما وصیت پدرش را باور ساندم، مارتی هد رسی هد را تھام کرد و ووارد آسپرانتور شده بود.

### گروه ۵۲ نفر

این عدد، را در رسال ۱۳۱۶ از زندانی کردند، خود این عدد، دولت و جراید، باین عدد گروه ۵۲ نفر عنوان دادند، پس از اینکه ارتقای ایران، الهام از امپراتوری استهانگفت، حزب کمونیست ایران و سازمانهای واپسگردانی تاریخی از اینباره، اینکه همیشه، بتایی ایین سازمانها، که بیک شکلی خود را پنهان نمودند، اینجا و آنجا کوشش برای احیای حزب مینمودند، این عدد، بخلافه عدد ایکده رخارج از کشور مانده بودند، بر همیزی بین الملل سوم، سازمان حزبی جدیدی بوجود آوردند، برای این سازمان حزبی، مرکزی مرکب از سه نفر از رفقا؛ ارانی، کامبیش و سیامک، از طرف بین الملل سوم، تعیین شده بود، رابط بین این سازمان با کمینترن رفیق کامران بود، بر جسته‌ترین افراد این سازمان، هلا و هبرسه نفرذ کر شده، عبارت بودند از رفقا ایرج اسکندری و احسان طبری.

روزی در قصرقاچار، مازنده اینها کمونیست شنید یم که بعد هایرا (۵۰ نفر) به جرم فعالیت کمونیستی زندانی شدند «اند» با پیشنهاد گفت که این پدیده در ما تأثیری قوی گذارد «در ماد و نوع احساس در ریارهی گرفتاری این عده بوجود آمد». اولاً مادرست بود یم که پس از چندین سال «تحطیل» حزب، پس از ضربات مهلك به نهضت انقلابی، حزب کمونیست ایران دوباره احیا و با ارتقای ایران و امیر یا لیسم در نبرد است. این پدیده روح زندانیان کمونیست را تاره نمود، بخصوص اگر در نظر گیریم که در شهر ایط سخت ارتقای، طی چند سال اخیر، این عده زندانی کوچکترین ارتباطی با خارج نداشتند «اما از طرف دیگر مابین نهایت متفرق و متفرق بود یم که این عده، بجای اینکه آزاد باشند و مبارزه نمایند، وارد "انبار شاه" شده اند، و بازمتأسف بود یم که نیکده از رفاقت باشند در زندانها خری را با غلابت بگذرانند، جسته که بخته اطلاعات مختصه در باره «این عده به بش مامیخورد، اسمی برخی از نظر امیر بودند، ولی اطلاعات دقیق نداشتم. بنابراین، گنجکاوی هادر ریارهی این عده حدی نداشت. تمام حواں زندانیان زندان مرکزی متوجه این عده بود که بطور دقيق بد اند این، اکیانند، فعالیت این عده در چه رشته بوده، و پس از شهادت در جریان تحقیقات چگونه است» سا آرزو داشتم بوسیله ایین رفاقت بد اینم که در نهضت کمونیستی جه ای چه میگردد، وضع اولین کشور سوسیالیستی از جه قرار است، رفقای مهاجرم از خارج از کشور مشغول چه فعالیتی میباشند؟

در این گیرودار، بایان جانب را بعنوان مجازات ارزندان مرکزی بزندان شهر بردند تا مجرد نمایند «این مجازاتها را ما "بیلاق و قشلاق" می نامیدیم یا "حکیم باشی را در را زننید" «مانند همیشه، اینبار نیز این مجازات نسبت نگارند هی این سطور شد. «با اینکه این «بیلاق و قشلاق ها» همسواره محرومیت، ای گوناگون درین داشت، باشتن اذعان کرد که اینبار چند اند ناراضی از این مجازات نبودم. «با بصیرتی منتظر بود بزندان شهر بودم تا از زند یک رفقای تاره ها نرا ملاقات کنم و یک دنیا اطلاعات بدست آورم، واژه هم دست و رفاقت ماد رهبا رزه جوش بخورد، مرآ آوردند به کرید و رسوم «از اولین ساعت ورود بزندان شهر بهتری گیریم، در اولین دقایق ورود م سخن و کوشش نمودم با این گروه آشنا شدم و در ریارهی فعالیت آنها اطلاعاتی بدست آورم. اولین کسی را که از این گروه دیدم، احسان طبی بود. اول درست در مقابله سلول من قرار گرفته بود. «میرسیون من از این جوان ۱۸ سالگان بود که، کوچکترین

دلتنگی، یاس، نامیدی د راوندیدم ا واقعیاتی بازخندان با من بخورد کرد  
اما در همین اوقاس بود بنام دهقان یاد هگان، که بعد ها از فعالین حزب  
شد و در گرگان فعالیت حزبی کرد، اما قیافه ای و تابخواهید غنکین و یاس آور بود،  
توگوشی که برای او آخوند نیارسیده " سپس فرد ای پس فرد ای شوق، من فهمیدم  
که در انتها کرد و را یعنی همانجا یک مرد مجرد کرد " اند، تقی ارانی زندگی  
 مجرد است، واوراد رشرا ی طبقه ای نگاهداری میکند، یعنی روی سیستان سرد و  
پیش زده با یک پتوی نازک، بد و ن بالش بسرمهیرد، اولین بار نام ارانی را در همین  
زندان شنیدم " فرد ای شوق، من مشاهده کردم که چندین نفر از اطراف افغان  
من (سلولهای پهلوی و پرسو)، برای احترام قائل اند و با هم رسانی بخورد میکند.  
بعد افهیدم که ارانی در کمینترین دریا رهی من اطلاعاتی بدست آورد و همراه  
همراهانش معرفی کرده است، که خود من تا حد تی متوجه این تحول از طرف  
گروه ۵۳ نفرنسبت بخود نبودم چیزی نگذشت که بین ارانی و من ارتباطی  
توسط دیگران دایر شد، اما افراد اسما تیزان های سابق حزب کمونیست ایران،  
عبارت بودند از: عده ای از افراد اسما تیزانها، البته توی این عدد چند نفری هم  
غلط اند از اکثر کمونیستها زندانی شده بودند، هسته اصلی این گروه همانا  
روشنکرها بودند، یعنی عده ای انشجو و عده ای محلم، مهندس، طبیب، و  
گروهی هم از کارگران راه آهن شمال ایران، میان انشجویان افرادی بودند  
که چندی پیش سازمانده اعتصاب داشکده ای بودند، اکثریت روشنکران،  
باخصوص دانشجویان، در حضور دکترا رانی شفونده و شرکت کننده در ریشه های  
علمی بودند، کروح این بحثها مارکسیسم - لینینیسم بود، ارانی، رهبر  
ایدئولوژیک این عده بود، نقش مجله " دنیا " در این مبارزات ارزشده و مهم  
بود، این مجله از طرف ارانی و ایرج اسکندری اداره میشد، این سازمان کمو-  
نیستی دارای بجروی مرکزی و حوزه های حزبی بود، عده ای از اینها اسما تیزان بود  
پیروزهای راطی میکردند که وارد حزب بشوند، با پستی اذعان کرد که وارد این  
عده بزندان، روح تازه ای به زندانیان سیاسی دهد، این عده کتاب خوان،  
دستند از ریشه های علمی و سیاسی بودند، در زندان بایان عده " دانشگاه متحرک "  
نام نهادند، این عده اکثر از طبقات و قشرهای متوسط جامعه و دارای روح  
میهن پرستی، ترقیخواهی و آزادی طلبی بودند، اکثریت این عده کمونیست  
وشیفتگی علوم اجتماعی و مارکسیسم - لینینیسم بودند، زندانیان قدیمی اکثر

از طبقات پائین، رنج دیده، اما آبدید مبود ند و سالهای متعددی در زندانها  
با روح انقلابی و فداء ای به کمونیسم مبارزه میکردند. طبیعی است که این  
د وگرده با هم تعامل گرفته "دریک دیگ جوشیدند" آنرا همکنی برای آرامان  
بزرگ خود، یعنی کمونیسم مبارزه میکردند. طی سالهای گذشته، یعنی پس از  
شکست انقلاب گیلان، همان راه راه شهرهای ایران سازمانهای کمونیستی  
لورفته تاروما رشد ند، ولی هیچیک از این گروههای آنروز محاکمه نشد بودند. این  
امر طبیعی بود، چراکه قانون سیاه خدمت کمونیسم در سال ۱۳۱۰ از مجلس گذشت  
و شامل حال سازمانهای قبل از سال ۱۳۱۰ نمیشد.

پس اولین بار، گروه ۳۵ نفر سمام حاکمه شد. در بد و مرد ولت بی میل نبود این  
عده را بجزم "جاسوس اجنبي" محاکمه کند. ولی چندین عامل مانع این نقشه شیطلا  
نی داشت. از یک طرف کمونیسم جهانی علیه این روش خائن تهدی داشت. ولت مبارزه  
میکرد، از طرف دیگرهم خود زندانیان سیاسی و کسان شان کم فعالیت نکردند.  
شاید خود دولت هم درک کرد که این نوع برخورد سازمانهای کمونیستی میتواند  
خود رئیم را در رقبا افکار عادی ایران و جهان رسوایکند. درست است که این  
محاکمه دستوری بود و حبسهای سنگین پس از این افراد تعیین کردند، اما در عین  
حال چه دولت میخواست و چه نمیخواست خود در جریان محاکمه ۳۵ نفر  
تبليغات وسیعی برله کمونیسم شد. خود محاکمه و انتشارات جراحت دیراوه  
جریان محاکمه، بمددم فهماند که رایران نمیخواست کمونیستی وجود دارد، واينکه  
یکانه نیروی مبارزه ای ارجاع خاکانی و امپریالیسم همانا حزب کمونیست ایران  
است. آنروز هیچگونه سازمان ملی و متشکل وجود خارجی نداشت. این تبلیغات  
دراطraf کمونیسم را ایران، خواه ناخواه درکشورهای همجاوارهم تاثیری داشت.  
با اینکه این محکمه اهلیه کمونیسم ترتیبداد مبود ند در عمل مبدل به تربیتی بر  
له کمونیسم شد. این زندان اینان سیاسی گروه ۳۵ نفر بودند که در رنقش محکوم کنند  
رئیم ارجاعی و امپریالیسم درآمدند. قهرمان این مبارزه و متعه کنند رئیم،  
دکتر تقی ارانی بود. نطق تاریخی اود رایان محکمه، سالها پس از تربیت نسل  
جوان سرمشق قرار گرفت. شاید قهرمان ملی انقلابی دیگرها، یعنی روزبه، از نطق  
اران الهام گرفتند که نطق آشیانی د رمحکمهی چهارده بواری ارشد برله کمونیسم  
انجام داد. نطق اران فقط جنبه سیاسی علیه ارجاع و بنفع کمونیسم،  
بلکه محتوی عقید فلسفی و تاریخی نیزداشت.

در باره‌ی ارانی دانشمند و کمونیست، کم مطلب نوشته‌اند و باز هم خواهند نوشت. من می‌خواهم در اینجا، آنچه که من از او فرمیدم، یعنی یک کمونیست واقعی و انقلابی و انسان شریف، با چند سطحی‌ان نهایم.

دراولین روزهای انتقال نوبتی من پرندان شهر، یک پرده به طور سرجسته توجه مرا، بد ون آنکه اورا بشناسم، به ارانی معطوف داشت. در زندان شهر فرمیدم که ارانی را روی سیستان مجازات می‌کنند، بدین معنا که در اطاق خاص تاریک، روی سیستان، بایک پتوی نازک و بد ون بالش، بارزیم سختی نگاهد اری بی‌کنند. اتفاق افتاده که زندانی سیاسی را زجری دهند تا ازا و اعتراف بگیرند، تا اورا بزانود را ورنند، ولی مجازات ارانی از این نوع نبود، بلکه او در زندان کار رشید انجام داده بود که زیرین خواست بد انجهیت اورا مجازات کند. ارانی باعلم به اینکه با جان خود باری می‌کند، دست با این عمل زد. اوازن ظافت چی زندان (که از دزد‌ها و جاسوس زندان نبود) اکاذ و قلم خواسته‌چند سطحی برای رفقای خود می‌نویسد. محتوى ناهی ارانی عبارت بود از دعوت بعبارزه‌ی شجاعانه در خود رخود زندان عليه ارتتعاج. در تنه، ارانی از جمله نوشته‌کنندگان بدمای باشی مثلاً آب جاری پاک وروان باشید، نه مثل آسباتلاق. او بی‌چند سطح خود، رفقای جوانش را مجهز برای مبارزه می‌کرد. هاست. این عمل، پلیس را بینهایت عصبانی کرد. هبود. این عمل ارانی روح بزرگ انقلابی اور امیرساند. برعی ازما زندانیان قدیمی متوجه این عمل ارانی شد و بد ون آشناشی کامل باد و سیه تحقیقات ارانی ویارانش، ارزش مشبت انقلابی برای اوقاشه بود. این چند سطح نوشته‌ی ارانی اتفاقی نبود، بلکه مظہرون شان دهند. ای اخلاق و خصلت انقلابی او بود، که طی زندان باره‌ای به ثبوت رساند. این نوشته‌ی اور حرف و قلم‌فرشائی نبود، بلکه گفتار و کرد اراویکسان بود. این عمل اوسرمشقی بود برای بیارانش. می‌گویند قدرت و نیروی سرمشق قدرت است بزرگ.

د وستی و رفاقت بین ماد و غیر، بد ون آنکه همدیگر را بشناسیم و علاقات نهایم، ازد و رعیق و یک نوع د وستی قلبی بود، که در عمل، پس از آشناش و تعاس، دوچندان شد. متن اسفانه‌این د وستی و رفاقت سالهای درازی طول نکشید، ولی دارای محتوى خاصی بود. من شخصاً با احترام خاصی داشتم و قلباً د وستی داشتم.

در شرایط سخت زندگی ایام قحطی، جنگ، سیل پازندگی در زندان انسانها، حتی طی مدت کوتاهی، خوب و بد خود را بروز میدهند. در شرایط

سخت، کمپزینگا هی محسوب میشود، خصائیل واقعی انسان آناهود امیشود.  
در این شرایط انسان قادر نیست صفات بی خود را پنهان کند ویرعکس، شرافت،  
بزرگی روح، فداکاری، از خود گذشتگی انسان آنابچشم میخورد. آد هی عقیده،  
مال پرست، ترس و خود خواه هم فوراً خود را نشان میدهد. در شرایط عادی  
ممکن است شفاطی پنج یا ده سال باکسی معاشرت کنید، ولی خوب و بد  
اور انتوانید قیقدار کنید، ولی در مت کوتاهی در شرایط سخت زندگی،  
آدم را آنطور یکه لازم است خواهید شناخت. ارانی نبا حرف، بلکه در عمل شرا  
انسانی خود، ایمان عیق خود به کمونیسم را بشویت رسانید. چندین نمونه از  
اخلاق و رفتار ارانی:

او همینکه اماکن پیدا میکرد، بر فرقان زند یک شده میخواست دقيقاً بهم دهد  
این رفیق یا زند اش ناشناس، گرفتار چه مشکلاتی است، تباوکم کند. او مثابه  
انسان میل داشت در روز سخت بر فرقیق و آشنا کم کند، اگر شد کمک مالی، اگر  
نشد، کمک روحی و اخلاقی. وقتی انسانی رنج میبرد، ارانی خود را ناراحت حس  
میکرد و میکوشید در وغم طرف را لا اقل تخفیف دهد.

روزی، هنگامیکیم که عده از همارا بردند شلاق زدند (با غپشت قصر  
قاجار)، پاهای ما زخمی و خون آلود بود و ما قادر بر راه رفتن نبودیم. هریک از ما  
راد ویلیس بخل گرفته بردند تویی اتومبیل باری نشاندند، تا بپرند بزندان شهر رو  
 مجرد کنند. اتومبیل ها آواردند پیشتر درید و امر ما را در را طلاق افسر کشیک  
نشاندند، تا بعد در گرد ورها کوئاگون جا بجا کنند. در این بین، داداش تقی  
زاده، که با مایک جا شلاق زده بودند، وارد اطلاق افسر کشیک شد. طبیعتی  
است که حال او چنان تعییف نداشت. ارانی دم در روی نیمه کتف نشسته بود،  
همینکه دید داداش تقی زاده در حال بدی بسر میبرد، فوراً زجای خود پرید و  
جای خود را با وی پیشنهاد کرد. در صورتی که خود ارانی هم پاهای زخمی داشت و  
قاد ریاستان نبود. ارانی وضع سختی داشت، ولی ابد ابروی خود نمیآورد،  
درد خود را فراموش کرد و در گرفتاری قیش بود. این اطلاق برجسته را هم از اودیدم  
و پارها مشاهده کرد، که در شبایت سختی، خم به ابرونمیآورد. وقتی ما را شلاق  
زدند، یکی یکی آوردند و همه را تویی یک اتومبیل باری نشاندند. داداش تقی زاده  
و من نفر آخری بودیم. همینکه مرآ آوردند نزد یک اتومبیل، دید مقایفه ای ارانی طوری  
مردانه بود که توگوشی اتفاقی روی نداده است. این منظره در من تاثیر زیادی  
بخشید. از فرط خوشحالی داد زدم! Vive la révolution!

پوشکی بعن گفت: «واش بگو، د واره میبرنت شلاق میزند» من در آن لحظه فکر میکردم، ماتشنده این نوع رفقا هستیم. درست است که ماداشتیم رفاقتیکه در مقابل تمام مشکلات مردانه مقاومت میکردند، از قبیل علی امید، داوید گورکیان غنی ابراهمی و دیگران. «اما ارانی درمن تاثیر زیادی گذارد. چرا؟ فکر میکردم این رفیق نه فقط شجاع، بلکه شخصیت بر جستهایست که میتواند به کمونیسم منافع بیشتری برساند. وانگهی این آدم امکان داشت مقامات دولتی مهی را بدست آورد، ولی او سه هی اینها پشت پازده روش نفکر بر جسته ای انقلابی از جان گذشته آن چیزیست که مرا قاتع میکرد. ارانی از آنها بود. این حقیقت را از خواندندهنها نمیکنم که هنگام فعالیت بعدی ما، یعنی در در وران حزب توده ای ایران در موارد سخت و بخوبی پارهایادی از ارانی کرد. میکنتم: «ایکاش ارانی با مابود». با داشتن این نوع رفقا ممیتوانستیم کوه را از جاتکان دهیم.

بعد از شلاق زدن، اتفاقاًیک مدت ارانی و من در کرید وریک (طبقه‌ی بالا) بسرمهیردیم و مدتی رنج‌بازارهای ماد رنما وردند. اطاق او شماره‌ی ۸ بود و اطاق من شماره‌ی ۱۸. وقتی ماد و نفرمیخواستیم با هم حرف بزنیم، بلند به آغانی شماره‌ی اطاق را میگفتیم. طوری اینکار عادی شد مبدود که گاهی سایر زندانی‌های کرید ور، کاکڑا فراد اتفاقی بودند، بدها و بعن میگفتند: «آخت سن» یا «آخت ترا» آختت یا «آخت سن» میگفتند! هنگام صحبت با هم، یا جلوی در سلول خود استاده بلند صحبت میکردیم تا حد ابهده یک‌پنجم، یا از میله‌های آویزان میشدیم و دهن مانربه میله‌های زندیک میکردیم تا طرف بتواند حرفها ری مارا بشنود. ما با هم ساعتی داشتیم برای گپ زدن. هنگامیکه افسرهای زندان سرشان به آخرین بند بود یا ادارات تعطیل بود و ناپرایین فعالیت آنان در زندان اهم کم میشد، ساعتی داشتیم برای شیش‌کشی. ارانی یک میله‌شپر بود از استان های ملانصرالدین. وقتی اواز ملانصرالدین صحبت میکرد، سایر زندانیها نیز کوشیده‌دادند و تا حدودی غم و خشمی خود را فراموش میکردند. من زبان آغانی را در زندان آموختم، ارانی نیز روسی را در زندان میآموخت. بنابراین ما موقع متابعه کوشیده‌میکردیم گاهی باین زبانها با هم صحبت کنیم تا معلومات خود را در راین زیانها تکمیل کنیم.

ارانی آدمی بود خوش‌شرب و شوخ طبع، بخلاف ما با هم، ازد ور، روزی چند بار رنده‌ی صحبت داشتیم. بارها شدکه «خلاف نظامناه» با اطاق همدیگر رفته‌گپ زدیم. برخی پا سبانها این لطف را به‌عما مبذول میداشتند. مدیر زندان

فهی دید که مازیاد با هم تعاس داریم و تضمیم گرفت ما را از هدید یکرد و رکنده اتفاقاً اینکار دارد آربستانی محکمه‌ی ۲۵ نفر بود شاید در این هنگام بخصوص، زندانی خواست ارانی را منفرد کند پس از جدائی از هدید یکر، طولی نکشید که "تلگرافات" مابکار افتاد من فهمیدم که ارانی را در رکرید ور ۳، یعنی درست طبقه‌ی زیرین ما قرارداده‌اند اما فاصله‌های ایستگاه‌ها همین فاصله‌بین سلول شماره‌ی ۸ با ۱۸ بود همانروزه‌ها توanstیم با هم حرف بزنیم برای اینکار رایستی حتی از میله‌ها آویزان شویم، با صد ای بلند تری حرف بزنیم تهدیه‌ای هدید یکر اپشنیم با اینکه این تعاس مشکل بود، ولی ما همیشه با هم حرف میزد یعنی محکمه‌ی ۲۵ نفر شروع شد ارانی در کارتهای دفاع تاریخی خود بود پس از آزادی از زندان، دوستان و رفقاء ارانی تضمیم گرفتند بهر قیچی که شد در سرقبرا ارانی میتینگ بد هند بشه مناسبت در گذشت او، اولین میتینگ سیاسی در شهری در سرقبرا ارانی در سال ۱۹۴۲ پرگزارشد دوستان و رفقاء ارانی قهرمان‌ملی و انقلابی پاد کردند.

جنگ داخلی اسپانیا و انحصار آن در زندان مرکزی

شکی نیست که جنگ داخلی اسپانیا در سالهای می، توجه تعامجهان را به خود جلب کرده بود این جنگ و مبارزه "ازادی ساقا شیسم" دنکراسی بالرجاع و آزمایش د ونیر و بود با هیجان‌ترین د و ران زندگی زندانیان در این سالهای د و ران جنگ اسپانیا بود بیشک هم انقلابیون و هم ارتقا عیون داشت توجه شان پوچد داخلی اسپانیا بود، با اینکه در زندان باروزنامه نمیدادند و حتی هنگام ملاقاتات با کسان خود مشکل بود از خارج کسی اطلاعی بزند انسیان برساند، مأمورین زندان اجازه نمی‌دادند کمونیستها از هر حیث در فشار بودند تمام هم‌زندان برای خراب کردن روحیه کمونیستها بکار میرفت، عنصر مرجع نه فقط اطلاعات بنفع فاشیستها به زندان می‌وردند بلکه از خود اختراعاتی هم میکردند تاریخی زندانیان کمونیست را ضعیف نمایند، هدف اصلی ارتقا این بود، ولی با یستی کنک که آنهانه اینکه نتیجه‌نگرفتند، بر عکس کمونیستها آبدیده ترشیدند و افکار کمونیستی در آنها بیش از سه بیت تقویت یافت، کمونیستها، علیرغم همه گوششها پلیس، خبرهای از خارج میگرفتند، توی خبرهای اگاهی دیده میشد که جمهوری خواهان در جبهه پیشرفست کرده‌اند، حق این خبرهای فتوحات محلی و کوچک جمهوری خواهان نیز آنها را زیاد نموده و روحیه میداد آنها اطلاع بدست می‌وردند که شوروی آنها زدستش د لکوم نموده اسپانیا کلکه میکند، این خبرهای زندانیان را زیاد خرسند میکرد آنها می‌دیدند که شوروی نیروی مقدری شده که در مسائل جهانی نقش صلی بازی میکند.

وقتی که مونیستها اطلاع حاصل نمیکردند که در جهان عده‌ای که مونیست و سایر موثرات‌ها بعنای دادوطلب روانهٔ اسپانیا می‌بودند، قدرت انتربنایو- نالیست خود را احساس نمیکردند. عده‌ای آرزو داشتند که آزاد نمی‌بودند تا با اسپانیا رفته وظیفه انتربنایو-نالیست خود را انجام دهند. در اینجا باید در در روی که مونیست اسیر و زندانی را در کرد، مونیست با اینمانی که جان در کفر ندارد هم حاضراست اندواع فد اکاریها را برای خلق انجام دهد و حالا آرزو دارد که بسرورد با اسپانیا، ولی متناسب‌نامه قادر ریزفتن نیست. رفع اسارت دوچندان می‌شود. خبرها کاهی در ملاقات بدست زندانیان میرسید، تا این‌ها هم مجلات انگلیسی و فرانسه بوسیلهٔ اعیان زندان بدمست که مونیستها میرسید. اعیان و اشراف، بخصوص بختیاریها، مجلات خارجی دریافت می‌کردند. ولی آنها جرئت ندارند. شتمد این مجلات؛ احتی برای چند ساعت هم که باشد به مونیستها باید هستند. اماد را شرحی و کوشش که مونیستها، بوسیلهٔ اشخاص معینی این نوع مجلات بمو ندرت بدست آنها میرسید. آنوقت دیگر خوشحالی برای آنهاحدی نداشت.

#### دفتر زرد

دفتر زرد با حجمی داشتیم که در آن تمام پیشرفت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شوروی را بطور خلاصه یاد داشت. میکردیم. این آمار را دقت و علاوه‌به فواید را جمع و بطور خلاصه داشت. در این دفتر ثبت می‌شد. اطلاعات از هر گوشه‌ای که بگویید با هزارزحمت بدست می‌آمد، از جمله از جراید ایران و از مجلات و روزنامه‌های خارجی که کاهی بطور قاجاق بدست می‌فتدند. توی خبرها علاقه‌های هنری به ترقیات شوروی داشتیم. در اینجا بود که سوسیالیسم برای برآول ساخته می‌شد و هسر موفقیت آن پیروزی ایدئولوژی ما را کمیسیون نه لینینیسم بود. نجات انسانی نیت از جنگها، کشتار، بد بختی، بیس وادی، گرسنگی و بیماری فقط و فقط در سوسیالیسم است. بنابراین کوچک ترین پیشرفت سوسیالیسم ما را بینهایت شمار و ایمان ما را قوی می‌کرد. حالا کاهی پیشرفت‌های سوسیالیسم را در آن روزها بسا امروز مقایسه می‌کنم. اصلاحات قبل مقایسه نمی‌ست. امروزانجام کارهای اعظیم در کشورهای سوسیالیستی، بتویه شوروی، برای همه‌ی ماغادی شده‌است، ولی آنروزها، حتی اگریک کارخانه‌ی جدید در شوروی ساخته می‌شد، موفقیت بزرگی بود. و خبر این موفقیت را ارجاع بین المللی مخفی نمیکرد و ما کدر رزندان بودیم بطریق اولی خبر ساخته اسوسیالیسم را بزمت بدست می‌آوردیم.

کاهی بوسیله‌ی پلیس‌ها از شهرآذ وقه میخربیدیم . اتفاق میافتد که میوه‌یا قند و شکر روزنامه‌ی "پراودا" یا "ایزوستیا" پیچیده شده بود . با اینکه این شکه کاغذی بیش نبود ، ولی با چه علاوه‌ای پاره روزنامه را میخواندیم که حدی نداشت . یادم هست روزی درست یک صفحه "پراودا" بدست ما آمد که در آن نطق اورژنیکید زه بود . او بحثابه وزیریا کیمسر صنایع سنگین آمار زیادی با ترقیات صنعتی داده بود . بخاطرد ارم ، مارفقارا مامور کردیم ناد رکرد ور و حیاط قراول بکشند تا من این صفحه را خوانده برای آنها نقل کنم . مسپس تمام آنرا در دفتر زرده یادداشت کردم . در این دفتر فته رفته آمار زیادی جمع‌آمد ، و هر یارکه زندانی تازه‌ای می‌آمد ، با ذوق زیادی درباره‌ی این ترقیات صحبت میکردیم و زندانیان سیاسی با این اطلاعات یک نوع غذای رووحی بدست می‌آوردند . مثلاً در چهار استانه الکتریکی ساخته اند ، کجاچه کارخانه‌ای ساخته اند ، سالی چقدر فولاد ، آهن ، طلا استخراج کرده اند . بیاد دارم ، مهندس جفرودی از فرانسه آمده زندانی شدو برشی اطلاعات را اوبه من دار . بخاطرد ارم که وصحت از یک پل مهمنی کرد که در شوروی ساخته اند .

این دفتر زرده را بارها مجبور شدم پنهان کنم : در لحاف ، در بخاری ، زیر خاک در حیاط پنهان کردیم تا بدست پلیس نیفتند . سالهای بعدین ترتیب از این دفتر استفاده شد . دست آخر هرچه فکر میکنم ، نمیتوانم بخاطر سیار ورم که این دوست و رفیق شفیق من ، یعنی "دفتر زرده" چه شد ؟ یا پلیس توقیف کرد یا هنگام نقل و انتقالها بکس سهند م وازین رفت . در هر صورت من نتوانستم عاقبت این دفتر را بید اکنم .

### تروتسکیست‌ها در زندان مرکزی

تروتسکیست واقعی یک شفیرود بنام یوسف افتخاری ، اهل اردبیل . پدر این آفاروزگاری در اردبیل تاجریاشی بود . با روسیه تجارت میکرد و نماینده کی تجارت خانه‌های روسیه را داشت . بر اثر انقلاب اکتبر ، این تاجریاشی ورشکست شد ، پسرها یش نیز اواره ماندند . خود یوسف با صطلح کمونیست شد . آدمی بود بیسواد و با جراجو . او هم مانند بسیاری دیگر از جوانان ایرانی آنروز ، برای تحصیل به مسکورفت و آنجابه تروتسکیست‌ها پیوست . اورا بخاطر عملیات تحریک آمیز تروتسکیستی ، اردانشانه مسکوا خراج کردند . آمد با پیران و رفت در نفت جنوب چند صباحی کارگری کرد . وقتی کمونیست‌ها را میگرفتند ، او نیز

زندانی شد.

ماد وباره با اود رزندان برخورد کردیم. درین وامر همکاری میکردیم. من خیال میکدم او حلال دیگر تغییر کرد، است. بخلافه درزندان باهم هم زنجهیز بودیم و تاحدی ما باهم همکاری نمود. علیه زندان مبارزه میکردیم. ولی در مسائل اید ئولوژیک باهم سخت اختلاف داشتیم، اما این اختلاف مانع آن نمیشد که ما باهم علیه زندان مبارزه نمائیم. اختلاف شدید ما بخصوص سرحوادث اسپانیا درگرفت. اشوری را سخت میکرد که وظایف خود را در اسپانیا انحصار نمیکرد. لابدا و میل داشت که شوری علیه عنصرفا شیست اسپانیا وارد جنگشود. اختلاف بحدی رسید که اود ولت شوری حمله میکرد و فحش میداد. ماتحلل این مزخرفات رانیا وردیم. و دشمنی ما شدید شد. بعد هم دریا رهی سیاست شوری در ایران بحثمان شد. با آن قاسخت بد ولت شوری حمله میکرد. و عقیده داشت که شوری بایستی ایران را وارد ارکند که دست از بارز بآکونیسم برد اراد. خلاصه پیشنهادش "صد و رانقلاب" بود که عاقیش معلوم است بکجا میرسد. او وطنابه شوری فحش میداد. آتشده بود مبلغ ضد شوری. او توائنسه بود چند نفر را در ور خود جمع کند. اشخاصی که با اوهمکاری میکردند، هنوزی بودند که درزندان جست وزیاد مایوس شده انتظار داشتند که شوری با صد و رانقلاب توم آنها را رازندان نجات دهد. این عدد روی یاس و نامیدی و توقع زیادی از شوری، با اوهمسا ز شده بودند. این گروه در عمل با او همساز شده بودند، اما از نظریات شوریک تروتسکیستی چیزی نخیف نمیگند. حتی خود افتخاری سواد این راند اشت. دو نفر هم روی دوستی سابق بایوسف بودند، اما کوچکترین تبلیغ ضد شوری نمیکردند و در مراجراجوشی اواشترانک نخیکردند، درین حال علیه او هم اقدام نمیکردند. کاریوسف افتخاری درزندان به جاهای بازیکی کشید. اود رزندان شد. دشمن سرسخت کمونیستها اکثرشان با او طرف شده و اورا بایکوت کرده بودند. دسته ای ویژرا زینج نفر نبودند، آنهم با آن کیفیت که گفتند. اود رهرقدم علیه کمونیستها تحریک میکرد. مثلا با رها کمونیستها اعتصاب غذا کردند و آقای علیه این عدد تحریک کرد. حتی خانهای بختیاری با واعتراف کرده میگفتند: «جالت دارد، زندانیان اعتصاب غذا کردند، توجرا علیه آنها تحریک میکنی؟»

افتخاری شد دشمن واقعی طبقی کارکر، اما دشمن با تجربه و ماجرا خود این بیوسف، باره حق شفیق اش عطا الله عبد الله زاده، که شوری بود، درزندان

"شاهکاری" هم زندند که آنسرش ناپید آبود . روزی زندان تضمیم گشت، در  
لماقهای تمام زندانیان سیاسی را بیند داد، اما اینکار را طوری بکند که سیان پایک  
کلید بتواند تمام درها را بآسانی باز نموده یا بیند داد . از خارج استادی آوردند  
تابرای تمام کرید و پیک کلید درست کند . استاد آمد، نگاهی کرد و گفت: "این  
کارشدن نیست" . بعد این استاد بزندانیان سیاسی نزد پیک شده بیوا -  
شکی گفت: "من با آسانی میتوانم کلیدی درست کنم و بد هم بدست پلیس، ولی  
من وجود ان دارم و ابد احاضر نیستم حتی برای همین زیاد دست با این عمل بزنم .  
جنایتی را که استاد کاری بهده نگرفته بود، این عطاالمخان یوسف بهجهد گرفته  
که شاید پول بگیرد . چند روزی زحمت کشید و این کلید را درست کرد . اتفاقاً  
همینکه کلید درست شد ساعت اولی که همه‌ی درهای را بسته شد، اطاق همین  
عطاالمخان هم بسته شد!

پس از آزادی از زندان، یوسف شد جاسوس هسته‌ی فاشیست، یعنی نوکر  
شرکت نفت انگلیس . با دستور قاتح رفت به جنوب تا اتحادیه‌ی کارگران بوجود  
آورد، ولی کارگرهای آبادان او را کتک زده از خود دور کردند . در شهران نیز  
کارگرهای کتک حسابی با وزن داد و از خود دور کردند . نخست وزیر، صدرالا -  
شرف، بآقای پاپا سپورت دیپلماتیک داد تا بروند بیانیس و خود را بثابه نهاینده‌ی  
کارگران ایران قالب کند (او شده بود جاسوس دلت ایران) اسدرا لاشراف به  
رفیق ایرج استندری، کوکیل مجلس بود پاپا سپورت دیپلماتیک نداد (در صورت  
ریکھش بود)، بلکه پاپا سپورت ساده‌ای داد . اورفت به پاریس و ماسک این  
جاسوس را پاره نمود، از جامعه‌ی بین‌المللی کارگران (قد راسیون سندیکائی  
جهانی) بیرون کرد . اتحادیه‌ی کارگرانیکه تحت رهبری حزب توده‌ی ایران  
فعالیت میکرد، جای خود را در راین مجمع جهانی کارگری گرفت .  
بایت ترتیب گروهک ترتسکیست، پس از آزادی از زندان نتوانست حتی  
گروه کوچکی تشکیل دهد و به جاسوسی رسمی پلیس اکتفا کرد .

### شاعر ملی و انقلابی فرخی پسردی

---

فرخی پسردی در ایران بمعنای شاعر انقلابی معروف است . اود رسالت‌ها  
اویل حکومت رضا شاه وکیل مجلس بود . وکلای مترجم، باتکیه برسنیزه‌ی رضا -  
شاه، دادند او را در خود مجلس کتک زدند، ولی او از حق نگذشت و حرف خود  
رازد . فرخی از جوانی احساسات ملی و دموکراتیک داشت . حاکم مترجم بیزد

سورد اد لبهاي اين شاعر انقلابي را بد و زند . تا آخر عمر جاي سوزن و نخ روی  
لبهايش نوشته بود .

در واخر مصالحهای بیست، فرخی به شوروی رفت . در مسکوا زا پهذیرا شی  
گرمی کرده بودند . سپس با آنجا با عالم رفت . در همان ایام، فرخی بزدی خلاصه  
پر شوری به حکومت شوروی داشت . نظراً و آن بود که دلت انقلاب اکبر پیشتبان  
واقعی آزادی واستقلال ایران است .

اود عمل دیده بود که حکومت شوروی رژیم کاپیتولا سیون را در ایران  
لخوکرد ، تمام شروت روسیه در ایران را بحلت ایران بخشید و اولین دولتی بود  
که با ایران قرارداد هاشی بست بر اساس برابری و عدالت . اود عالم مدتنی ما .  
نبایستی فراموش کرد که در آن سالهانه بخت کمونیستی در آلمان زیاد قوی بود و  
عنصران انقلابی ایران، بخصوص دانشجویان ایرانی، در آنجا زیاد فعال بودند .  
فرخی در آلمان زیاد نتفاوت . او پس از چندی با ایران مراجحت کرد . پس از مسرا  
جحت، رژیم رضا شاه اورازند امنی کرد . اما ظاهراً اوران بمحنوان سیاسی بلکه  
بهانه دعوا شی حقوقی و مالی، زند امنی کردند . بیزودی روشون شد که اینها همه  
حرف است . اورا بثایه دشمن رژیم زند امنی کرد . بودند . فرخی مدتنی خیال  
میکرد ارتقای ایران برای زند امنی کردن اود لیلی ندارد و مجبور است آزاد ش  
کند . اما این خیال خوبشاورانه بود . فرخی در عین حال آدمی بود زیاد احسا  
ساتی، دشمن زوردوشی، ظلم و ستم و طرفداری چارگان . رفیق در باره ای او  
داستان زیررا گفت: "روزی از خیابان ناصریه هبور میکردم . در بازار مردم منظره  
ای را دیدم بدین شکل: مردی پسر چهاری را کتک میزد . فرخی از این پسر چه  
دفع کرد . ولی زورش بآن مردی که اورا میزد، نرسید . فرخی از فرط عصبانیت به  
گریه افتاد و گریه کنان بمردم داد میزد . ای مردم، باین بجهی مظلوم کنم  
کنید، نگذارید کاین نامرد پسر چه رانله کند ."

اود زندان عادت داشت بطور تنهای و جدازندگی کند . از استحصار  
انگلیس بشدت متغیر بود . تا جاییکه گاه اهمیت پیروزی فاشیسم را در آلمان بحد  
کافی مورد توجه قرار نمیداد و علاقه ایرانکنان - زحمکشان - قبل از پیروزی  
فاشیسم - داشت . بعد ها هم تا حد ودی حفظ کرد . بود . میخواست آلمان  
ها انگلیسی ها را بکویند و زاین جا بحشهاشی بین مایش میآمد . ولی روش ایرانی  
ما فضیوم بود . او خود را پیروی استحصار انگلیس و نوکراش میدید . آدمی بسوی  
نترس، پاییس و حکومت رضا شاهی را بشدت مسخره میکرد . آفتایهی حلبي را که

## سوراخ شده بود، آفتایی شاهنشاهی مینامید!

هدف رضاخان ازین برد ن فرخی بود. یکی از اصحاب فرخی مرگش را نزد یک تکریم نهاد. فرخی آدم نسبت ساده و زود باوری بود. کمونیستها با راهابا و نصیحت کرده میگفتند که تو اطراقیان خود را بشناس و به رکس اعتقاد نکن. با این که اورای هبارزین کمونیست است احترام قائل بود و هنگام اعتصاب غذای بزرگ صد نفری کمونیستها، شحری د رد فاع و ستایش از آنها سرورد، ولی در این مورد به توصیه‌ی کمونیستها کوش نکرد. درین اطراقیان اوکسی بود بنام قاسم که ساقچایاط بود و معلوم نبود اورا برای چه کاری زندانی کرده بودند. این آقا نه فقط خودش تریاکی بود، بلکه اطاق او مرکز تریاکیها از یک طرف و مرکز جاسوسی از طرف دیگر بود. کمونیستها این شخص را تحریر کرده اصلاً با اول حرف نمی‌زدند این قاسم، که زندانیان اورا قاسم کچل مینامیدند، سخت با فرخی ظهار دوستی میکرد. تاروزی فرخی شعری سیار از زندانی‌ها علیه شاه و پهلوی دیراره عروسی و لیحید نوشته واژد و اوج اورا به عروسی قاسم تشییه کرد. فرخی میل داشت این شعر را به نشان بدند. این قاسم کچل با بی شره و پستی، شعر را برداشت ببهانه اینکه بمردم بدهد. والبته این شعر فوراً بدست زندانیان افتاد و خبر آن به رضاخان رسید.

یک روز، بد ون مقدمه فرخی را بزندان شهربازی دند و مدتنی اوراد رسول مجرد نگاهداشتند. مادر یگراوراندیدم. رژیم پسیار سختی را برای او ترتیب دادند. افرادی که اوراد ید ببودند میگفتند ریش پیشنهاد راه انداده بوده و با واچاره ریشتراشیدن و حمام کردن نمیدادند. مدتنی و پرادرین شرایط سخت نگاهداشتند بعد هم بنام اینکه بیمار است به بیمارستان زندان شهر پرده و در همانجا مسموم نموده، کشند. بخاطرد ارم پس از فرار رضاشاه مرا با زندانی نموده و با عده‌ای کارگر بزندان بوشهر منتقل نمودند. من به هنگام بازگشت، در پریزد، پرسان پرسان برادر فرخی را پیدا کردم. اومخازه‌ی باقلوافروشی داشت، با او مذاکره نمودم و گفتم که حزب ماد عوائی علیه رژیم اقامه کرده می‌باشد. خواهد جنایتکاران شهریانی محاکمه و مجازات شوند، شفاهم در خد و دامکل نات خود اقدامات جدی نمائید. حزب توده ایران توانست مردم را مشکل نمود. روسای شهریانی رضاشاہی بسرگرد گی سریاس مختاری را پیای محاکمه بکشاند. از جمله اتهامات آنها که حزب ماظرح میکرد قتل عدد فرخی پیزد بود. چنانکه میدانیم محکمه، یکی از جنایتکاران را محکوم بااعدام کرد ولی مقصسرین

اصلی به حبس محکوم شدند و پس از چندی آزاد گردیدند. محمد رضا پهلوی پول هنگفتی به جنایتکار اصلی یعنی سریاس مختاری داد.

### نظری کوتاه به سایر زندانیان

در مدت طولانی نه ساله ایکه در زندان مرکزی بودم عده‌ی بسیاری را زندانی کردند: از جمله عده‌ای از کله‌گند های آن زمان، «برخی از روسای عشایر و حقیقیت چند تن از وزرا و کلای مجلس» صحبت از همه‌ی آنها بد راز گشید و لی برای نشان دادن محیط زندان که درین حال انحصار از محیط سیاسی آنور شود است از برخی نام میریم و روی چند تن مکث میکنیم. مادر رایندت از جمله شاهد زندانی شدن اشخاص زیر بودیم: علیمردان خان بختیاری، سردار اسد - بختیاری و گروه او، صولت الد وله‌ی قشقائی، قوام شیرازی، تیمورتاش، امیر - مخصوص رئیس ایل کلهر، سردار ارشید کردستانی، سرسلشکر جهان‌بانی، یوسف مشار، حاج آقارضا رفیع، میرزا طاهر تنکابنی، عده‌ی زیادی از کرد ها و لرها وعدی ای از آخوند ها که علیه رضا شاه «خواب نما» شد و شبناه پخش کرده بودند، گروه های مختلفی که بنام جاسوس دستگیر شده بودند و بسیاری از کارمندان - علیمردان خان بختیاری که میگفتند دزدی واختلاس کرده اند و غیره و غیره. چند تن از این زندانیان و منجمله کله گند های آنها به فجیع ترین طرزی در زندان بدست جلادان شهریان رضا شاهی کشته شدند. ما شاهدان این ماجرا هابودیم. اینک خلاصه ای درباره‌ی چند نفر از این زندانیان.

علیمردان خان بختیاری - به مجرد ورود بزندان تهران مرآ برداشت بشه زندان شماره ۲ پا بحسب تاریخ شماره ۲ در این زندان عده‌ای از کمو- نیسته زندانی بودند که من از سبق آنها را مشتاختم و عده‌ای غیرکمونیست که اینان رانی شناختم. در میان اینها مردی بود حدود سی سال و یا کم پیشتر که در زندان ریش گذاشته بود. شاید همان روزا ول ورود بزندان شماره ۲ بود که این مرد پوشکی به سلول من نزد یک شد و سلام و علیک کرد. «زندان اینان سرشان به آخوند بود» و مراقبت نمیکردند. زندانی ریشا حوالی پرسی کرد. پرسید که آیا به چیزی احتیاج دارم و آیا امیتواند بعن کمک بکند؟ تشكیر کردم و گفت که احتیاجی ندارم. پس از چند روز با "تلگراف این سیم" یعنی باشیوه مخصوصی کسب خبرد ردون زندان از رفقاد درباره‌ی این مرد پرسیدم گفتند وی علیمردان خان بختیاری از روسای ایل بختیاری ویاغی دولت است. درباره‌ی

اوقبلا چیزهاش شنیده بودم اما رفتار او در زندان سبب شد که نسبت با علاوه  
قمند پیدا کنم.

در آن روزها ترکیب طبقاتی زندان عجیب بود از یک طرف کمونیستها ،  
از میان طبقات مستمسکش ، و از طرف دیگر روسای عشایر ، وکلای مجلس ، وزرا و فیروزه .  
از یک طرف افراد ساده عشاپرورد همانان و از طرف دیگر دهای مختلفیں . در  
این محیط علیرغم هم زنجیر بودن ، فاصله‌ی طبقاتی کاملاً احساس می‌شد . روسای  
عشایر معمولاً قیافه‌ی "پدرملت" می‌کشند و با زندانیان ساده سلام و علیک نداشتن  
شند : بطريق اولی می‌ترسیدند که به کمونیستها نزدیک شوند . ما کمونیستها هم  
متقاپلانیست با آنها بین اعتنای بودیم و در عرض می‌کوشیدیم با افراد ساده‌ی ایل گشی  
کرده با صحبتهای خود آنها را نسبت بمسئل سیاسی روش نکنیم . در این میان  
برخی از روسای ایلات و عشایر استثنابودند که کمی هم یعنی علیمردان خان  
بختیاری بود .

در شرایط سخت زندان ، خوب و بد انسانها زود تر روز می‌کند . او مردی  
بود همراه . می‌خواست در در زندان را برای زندانیان کمتر کند . در عین حال نسبت  
به کمیکه د رزندان جاسوسی کند بشدت ابراز نفرت می‌کرد . روزی بیکی از این جا  
سوسه‌ها حمله کرد ، گلوش را گرفت ، سرش را بد پوار کوشت . من از این اخلاق او  
خشوم می‌آمد . با هم در زندان دوست شدیم از قرار نکه می‌گشتند پدرش خیلی نداد  
فوت کرد . بود و ماد رعلیمردان خان مدحت رئیس ایل بود . ایل ویزگ شود . از  
میان روسای عشایر بختیاری ، این خانواده به عناصرد موکرات ایران نزدیک  
بودند . ماد رعلیمردان خان در زمان جنگ جهانی اول عده‌ای ازد موکراتها  
را از کوههای بختیاری بمورمید هد وا زراه کرمانشاه به ترکیه روانه می‌کند . ولی  
روسای این عشایر ، در عین حال ، کویا باعوال آلمان هم رابطه داشتند . در  
آن روزها برخی از میلیون ایران از شدت نفرت نسبت با پهپا لیسم انگلیس و روسیه  
تزاری بسوی تبلیغات امپرالیسم آلمان که خود را دوست ایران معرفی می‌کرد ،  
کشانده می‌شدند . اینان نی فهمیدند که "سگ زرد برادر رشغال" است .

علیمردان خان پس از جنگ اول جهانی علیه حضور قوای انگلیس در  
ایران ببارزه برمی‌خیزد و با قوای مسلح انگلیس مسلحانه مقابله می‌کند . خود او  
تحریف می‌کرد که جگونه یکباره کروی از قوای استعماری انگلیس را که زیر فرماند هی  
کنسول انگلیس در بوشهر برای دستگیری او آمده بودند به تله‌هاند اخته و سیر  
کرد هاست . می‌کفت : کنسول انگلیس اول می‌ترسید که اورا بکشم . اما وقتی خیال الشر

راحت شد کفت" من کنسول انگلیس د روپر شهر هستم " د ستوره اشتم شما را  
د ستگیرنتم حالا مردانگی شمارادیدم میخواهم کمک کنم که شماراد و سرت  
انگلیس ننم" علیمردان خان میگفت در پاسخ گفتم: آقای کنسول، شما انگلیسها  
از سرمهین های بیرون بروید و آنوقت دریارهی دوستی د دو ولت د وملت سخن  
بگوئید " لا لامبه کشور ما تجاوز کرد " های و عملیات شما تعامل اعلیه استقلال ایران است،  
کدام دوستی؟ "

علاقه‌ی علیمردان خان با آلمان با قیمانده بود و بسادگی و راحتی از آن  
سخن میگفت و همکاری با اعمال آلمان را در رچارچوب ضرورت مبارزه‌ی ضد انگلیسی  
سود مند میشمرد " طبیحی است در اینباره محبت هان میشد " روزی مطلبی گفت  
که ذکر شر لازم است " میگفت: " کمک به مأمورین آلمان و انتقال آنها از کوههای  
بختیاری به ترکیه هزینه زیادی داشت " روزی ازد فترامهر اطوار آلمان بعاخبر  
دادند که بشما بد هکاریم " کسی را متعین نمید که بد هی خود را توسطا و یفرستیم " .  
ماشون کردیم و گفتیم تلقی زاد محلا مقیم آلمان است " میتوان اورا معرفی کرد " .  
تلقی زاده آن روزها بعنوان یک مبارز مشروطه خواهد دود موکرات معروف بود " او را  
معرفی کردیم " ازد فترامهر اطوار آلمان پا سخن آمد: " تلقی زاده جاسوس  
انگلیس است " کس دیگری را معرفی کنید " .

پس از روی کار آمدن رضاخان و بخصوص زمانیکه اوضاع کرد با پیراد فشار  
با یلات و عشاپر و با خشونت و جنایت در مورد اسکان آنها اقدام نمود " علی -  
مردان خان یاغی شد و مد تهای ایغی بود تا اینکه رضاخان از طریق حیله و با کمک  
سایر ایلات و از جمله سایر روسای ایل بختیاری اوراد ستگیر کرد " همینکه علیمردان  
خان دستگیر شد " رضاخان خدا را نه خود همان روسانی راهم که علیه علیمردان  
خان بسه او کمک کرده بودند زندانی کرد که تفصیلش ماید " .

علیمردان خان را با گروهی از کسانش محاکمه کردند " محاکمه‌ی نظایر  
بود " علیمردان خان در این دادگاه رفتار مردانه و با وقاری داشت " این قضا  
کعدد مای سر لشگر سرتیپ بودند روکرد و کفته بود: " این شما نیستید که ما را  
محاکمه میکنید " بلکه این دولت استعماری انگلیس است که بادست شما مارا  
محاکمه میکند و از من انتقام میکشد " .

علیمردان خان را بادام محکوم کردند " اجرای حکم مد تی طول کشیده  
ماعلم تا خیراند انتیم " در زندان شایع بود که رضا شاه منتظر تصمیم لندن است  
بالآخر حکم اعدام ابلاغ شد " بعلیمردان خان از طرف زندان اطلاع دادند

اود ریاسخ گفته بود: "در آن ساعت بیدار نخواهیم شد، دیرتر حاضر میشوم". این مرد دل شیر و اعصاب محکم و روحی قی داشت. صبح روز تیری را براحتی هم حاضر نشد. آن زودی که آنها میخواستند پاشود. سپس صحابه هم صرف کرد، پشت قران وصیت خود را نوشت ولباس پوشید و گفت: "حاضرم" میخواستند اورا مانند سایر اعدامیها از در عقب در امامات - بیرون - نرفت، گفت در زندان دوست و آشنا دارم باید خدا حافظی کنم. شجاعت و مردانگی او حتی افسران پلیس را هم تحت تاثیر قرارداده بود. پذیرفتد. علیمردان خان از جلوی کرید و رما هم عبور کرد. با همه خدا حافظی کرد. جلوییها رستان یکی از افراد ایل بختیاری که با خیانت کرده بود و محل اقامت اول و داده بود، به پایش افتاد که: "به بخش" علیمردان خان بلند شد کرد و خشید. قیافه مردانه ای اور آستانه ای اعدام همیشه در قلب من جادارد.

اوراد ریشت قصر، یعنی زندان مرکزی، اعدام کردند. نگذاشته بود چشمش را پنهان ند. وقتی گلوله های با وی خورد اوضاعی خود تکیه میکرد که نیفتند. ماصدا تیراندازی و گلوله های تیراکه صدای آنها در زدن انسان خفه میشدند یعنی و مدغی پریشان خاطرونا راحت بودیم.

این مرد قهرمان را بایستی ملت ایران بشناسد. من وظیفه خود دای نستم که اورا معرفی کنم. چندی پیش صفحه‌ی کراما فونی شنیدم که هر روزی آن تراوه - ای دریاره شجاعت و مردانگی و مبارزه علیمردان خان ضبط شده است. خوشحال شدم و درک کردم که مردم ساده بختیاری قد را ارمیدند و خاطره اورا گرامی میدارند.

داستان سردار اسعد بختیاری و گروه او - پکروز صبح بیدار شدیم و فهمیدیم که ساعتی پس از زنیه شب گذشته "مهمان" کله زنده ای را "بزندان" آوردند. معلوم شد وزیر جنگ سردار اسعد است. در آن روزها زندانیان سیا - سی از اینگونه خبرها زود تراز مردم بیرون باخبر میشدند. چراکه این حوادث در خود زندان میگذشت و ما میدیدیم ولی در خارج خبرها را در لیت سانسور میکردیم. باری سردار اسعد را پس از زنیه شب آورده بودند. گفته میشد که او همان شب نیز - مانند بسیاری شبهای دیگر - پای قمار رضا شاه بود و طبعاً لازم بوده است مبلغی با وی بازد. رضا خان با وی گفت: "اسعد خوابت نمیاید". اسعد را باین ترتیب برای "خوابیدن" میفرستند. در واقع اورا همان شب متکبر

میکنند و زندان میآورند . سرهنگ سهیلی معروف که قبل از ریک دسته‌ی مطری روحوضی رقصید و در پلیس رضا شاهی بد رجه‌ی سرهنگ رسید و رئیس نامینات شد اسد راسوار ماشین کرد هیکسه بزندان آورد و بود در راین حادثه محله گردی و ریاکاری و قساوت رضا شاه بخوبی مجسم است . اما کسیکه تدارک زندانی شدن (و سپس مرگ) اورا فراهم میکرد تا لحظه‌ی آخر بقمارو خوش‌بیش پرداخته بود \*

اسعد پس از انعقاد قرارداد ۱۹۳۲ نفت و در رابطه با آن دستگیر شد . قبل از انعقاد قرارداد ۱۹۳۲ روسای ایل بختیاری ۱/۲ در شرکت نفت داری سهم داشتند چراکه نفت در زمین های متعلق به این ایل یافت شده بود و تنگ چیهای بختیاری نیز از تاسیسات و چاههای نفت حفاظت میکردند . وقتی قرارداد ۱۹۳۲ بسته شد دیگر روسای این حق و حساب جائی نبود . از این رضا شاهی بهتر از هر کس دیگری از چاههای نفت و منافع شرکت استعماری انگلیس محافظت میکرد . بخلاف رضا خان بزرگترین خدمت را کرده امتیاز نهادی داری را که قبل از مشروطه واگذار شده و هرگز بتصویب مجلس ایران نرسیده بود بتصویب رسانید و بخلاف ۱۰ سال دیگر هم آنرا تصدیک کرد . دیگر جائی برای اسد همانند \*

اسعد و برادر رهایش مد تق کوشیدند . خود اسد به لندن رفت . در رابطه‌این سفرچه چیزهای پشت پرده گذشت مخبری نداریم . آنچه هست انگلیسها و رضا شاه توانستند کلک بختیاریها را بکنند . حرف‌که علیمردان خان گفته بود درست درآمد . وقتی اوراد ستگیر واصل بختیاری را سرکوب کردند دستگیری اسد ها اسان میشد \*

به همراه اسد چند ده نفر دیگر از بختیاریها را گرفته بودند . از جمله برادران اسد را که از نی و ناشی عده‌ی آنها بهشش تن میرسید . من روز اول اسد را در رحیاط بیمارستان دیدم . مثل خیک بود . در آن روزها هنوز علیمردان خان — کخواه‌هزاره اسد بود — اعدام نشده بود و در زندان بود . اسد اوراد یده و خود را به نشناختن زد و از نیلیم رسیده بود : "این آقا کیست؟" میگویند : "علیمردان خان بختیاری" با راست پدرانه میگوید "خوب" ، مانعی ندارد . اورا از زندان آزاد خواهم کرد \*

با اینحال اسد یقین داشت که خود اوراد رزندان خواهد کشـت . از ترس که مسموم شـدند خـانی را که از بیرون میآوردند نیخورد و بواشکی میداد

به ما مورین زندان که ازیستی و دلگی زهرهم باشد میخورند «اسعد و برادرانش مخفیانه نان تاقتون و تخم مرغ میخریدند و میخوردند «شبی دیروقت جنجالی در زندان بچا شد «سنهن فراز ما مورین زندان که اسحد خذای خود را به آنها خواهند راند مبود بشدت مسموم شدند «د ونفر از آنها رانجات دادند و یکی مرد «اسعد که خذ اتخورده بود زنده ماند «حال ورزوزا و رامیتوان حدس زد «او در این حال باخون خود چند سطرنوشه و در میان اشیا خود مخفی کرد «بود که بعد هابد است افراد فامیلش افتاد «وی در آنجا جریان را توضیح داده بود «

نجات اسحد از مرگ «موقت بود و برا پیش کران تمام شد «طبق دستور شاه او را بزندان تاریک شماره‌ی یک شهربرد ند که خود «جهنمی است «سوراخی را هم که در ریالاداشت بستند و چنانکه میگفتند با وانواع توهین هاکرده و پس از لگد مالی و فحاشی «سموم وزجرکش کردند «پزشک احمدی «قاتل معروف «ما مورایننا ریود «

برادران اسعد «به مرأه اسحد چنانکه گفتم برادرانش را هم دستگیر کرد «بودند که کوچکترین آنها باباخان نام داشت اولیه انگلیس بشدت عصبانی بود و دلش میخواست که آ manusها بدانگلیسها را آورند و خانگانگلستان را به توبه بکشند «باباخان اتفاقاً برخلاف سایر روسای عشاپیرا زمان با کمونیستها اشتباخ نمیکرد «در شبها یکه پیش میآمد میگوشتند یم اوراقانع کنیم که در انگلستان مردم رحمتکش هم زندگی میکنند اما بخرجنش نمیرفت «و هرچیز میگفتیم که آغان هیتلری «فاشیست و دشمن بشریت است «شاید ازشدت نفرض دانگلیسی «در رک نمیکرد «

باباخان بختیار را بارها بزندان انفرادی اند اختند «از این سلول به آن سلول کشاندند «دست آخر بزندان شهر منقل کردند و ما همراه رزندان انفرادی ماند و سرانجام ثابت تحمل آنها سختی را نیاورد و از شکنجه مرد و یا اوراعده اکشند «

امیر جنگ برادر دیگر اسعد هاید «بخاطر شوت زیاد و یا سن زیاد شی «کله نمده «پحساب میآمد «ژست میگرفت «در موقع عروسی ولیعهد «پلیس شی یعده اند اخته بود که باین مناسبت شاه زندانیان را غفو خواهد کرد «او هیسم بشدت امیدواریود «با وگفته بودند که ممکن است بجا خلو کامل یک د رجه تخفیف دهند و توکه زندان ابدی «زندانت به پانزده سال تخفیف میباید «اما امیر جنگ با همه توضیحاتی که با ویداد نداشی حساب رانمی فرمید و دانها

تکرار میکرد "جانم، ذانم، ذانم ایمه سی من چه میشود" . "یعنی میدانم میدانم اما واسه‌ی من چه میشود" .

امیر جنگ، البتہ در عروسی و لیحه‌د آزاد نشد و بجهت باین شایعه سازی پلیس د لبسته بود . اما پس از سوم شهریور آزاد شد و در مجلس چهاردهم وکیل مجلس شد و من همد رهمان د ور و کیل مردم بودم ولی مادر رفعت طول این مدت، با هم سلام و علیک هم نداشتیم و همکار نشدیم .

امیر مجاہد - برادر احمد نبود اما از کلکنده‌های بختیاری ها بود . پیرمرد بود با کمر خمیده ولی بشاش وزنده دل، حدود هفتاد سال داشت . از همان داخل زندان بایکد خترزیها و جوان بختیاری ازدواج کرده بود و بهمین قانع بود که عروس خانم در زندان روزهای ملاقات بدیدنش می‌آمد . لابد کسان دخترهم به طمع شروت "داماد" این دخترزیها را زندانی این پیرمرد زندانی کرده بودند امیر مجاہد روزی در زندان بدرآهمند خورد . سینه‌اش شکست و مرد و دختری که شب ورود در انتظار این لحظه بود آزاد شد .

منوچهر احمد - برادر احمد بود . جوانتر بود ، روحیه‌ی انسانی داشت و میکوشید بسایر زندانیان کمک کند . در روزهای عید نوروز یاد نیست کدام سال - به تنهائی قد م میزد . منوچهر از اطاق سرد از ارشید کرد ستانی خارج شد و با اطاقش میرفت . سلام علیک نداشتیم کی بعن نگاه کرد . چیزی نگفت و رفت . سپس بوسیله‌ی یک زندانی حبس ابد که جا سوس مدیر زندان بود پیغام فرستاد که : "میخواستم برای یحید دیدن بیایم و با شما آشنا شوم ولی تر سیدم نهذ بینید" . پیغام فرستاد که "درست است که من با اخلاق ارتاجاعی و اشراف سروکاری ندارم ولی جون شما انسانیتی دارید با کمال میل از شما بذیرا شی میکنم" . طولی نکشید که آمد و آن زندانی ابد راهم با خودش آورد و بود که شاهد باشد میاد امد بیربت زندان به ملاقات تنهای او با یک کمونیست مشکوک شود . کمی صحبت کردیم . گفت که "شما آدم پشید و سقی هستید ولی بد انید که هس ازانقلاب ، اراضی شمارا بیان ده قنان تقسیم خواهیم کرد" . گفت بپیش آن است زمینهای خود را بد هقنان بدهم تا آنکه رضا شاه مصادره کند . و توضیح میداد که باد هقنان خوش فتار میکند وغیره . پس از عید دیدنی ، هنگام خداحافظی ، خواهش کرد که بمناسبت نوروز مقدار شیرینی برای رفاقت ای بافرستد . در پیش دشواری قرار گرفتم . ولی دیدم "گناه" بزرگ نیست که بهم واژه از نرجانم . هدیه را فرستاد . سینی بزرگ از انواع شیرینی ها بود . فضل الله

د هقان و محمد نونه کرانی را صد اکرم جریان را توضیح دادم خواهش کرد م  
شیرینی رامیان رفاقت تقسیم کنند .

منوجه را سعد د وست آلمان بود و مخالف انگلیس « از فاشیسم هیتلری  
نکرانی نداشت تو پیش ما موشرا قعند شد . چندین ماه پس از آزادی ارزندان ،  
وقتی هرا برای بار دوم به شهر تبعید کرد ند در یارگشت شنید م منوجه بر را صفت  
است بدید نش رفتم ، با مید اینکه لااقل در مبارزه علیه استبداد و جنایتکاران دو-  
ران رضاشا هی همکاری کنیم . فایده ای نداشت بعد ها از اخباری ندارم .

صوت الد ولہ قشقائی (رئیس ایل قشقائی) — روزی کرید و رشماره ی  
۲ را کاملا خالی کردند . مادر رک کرد یم که دیبا یستش شخص مهی را بزندان بیا -  
ورند کهیک کرید ویرا کاملا با اختصاص مید هند . یا خیر شاید هم عدد ایرا میخوا -  
هند باین کرید وریسا ورند . ماد اثما مواظب پود یمه بینیم که این شخص یا درو ه  
چه کسانی هستند . یک مرتبه چشم ماخورد بد و نفری که با طمطراق از کرید وراول  
میا ورند . از وضع لباس شان معلوم میشد اشخاص گمانی نیستند . یکی مدت تر  
کوتاه قد « چهارشانه » دیکری بلند قد ، بازچهارشانه بود . هآنها راند یده هو  
نمیشنداختیم پس ازاند کی فهمید یم هند و آنها وکیل مجلس شورای ملی بوده اند .  
اما بد ون هیچ رای محکمه و تنه بارادی رضاشا هه گوش ایند و نفر را کرفته ، از  
مجلس بزندان آورده بودند . یکی از اینان صوت الد ولہ رئیس ایل قشقائی و  
دیگری پسرش ناصرخان بودند . ایند وغیریک کرید ور تمام راشغال کرده بودند .  
طبیعی است که مد تی پرند همیتوانست د رکرید و رآنها پر زند . خیلی نسبت  
بانها سختگیری میکردند . با اینکه ما همسایه آنها بودیم (در کرید ور بودیم )  
ولی مد تهانیتوانستیم با آنها تعاس بگیریم . تا آنها نیز « کنه ” شدند و کم کم  
تعاس بین ما برقرار گردید . با یسته گفت که من بیشتر اپد رسالم علیک داشتم .  
شاید هم طبق عادات ایلاتی پسرد رمقابل پدر تمیخواست اظهرا نظر کند . در  
آن شرایط زندان ، من و صوت الد ولہ روابط د وستانه ای برقرار کردیم . من  
هیئتند رفه میده بودم یک موقع این صوت الد ولہ علیه انگلیسها مبارزه وقاد -  
هات شدیدی کرد هاست . از این رو تاحد و دی با ولاقم پید اکرم . از طرف دیگر  
رضاخان علیه او بود پس یک نوع نزد یکی بین ما طبیعی بود .

عبدالحسین دیبا (یارود وست تیمورتاش ) که در زندان قصرقاچار  
با آشنا شده بودیم مطلب زیرا برایان نقل کرد : « ما شاهد دفن مستوفی  
المالک بودیم که دیدیم این صوت الد ولہ سرقبه مستوفی المالک زیاد گسیره .

میکند « از روی دلسوی به صولت الد ولہ نزد یک نند دلداری دادیم » صولت - الد ولہ گفت: « اولاد وست و آقای محترم فوت کرد و ما برای او گیره میکنیم » دوم بخارط خود مان « من یقین دارم رضا شاه مراتقیف خواهد کرد و تسباکسی که میتوانست مرالرزندان خلاص کند همین مستوفی العمالک بود » اتفاقاً قبل افاضله پس از مرگ مستوفی العمالک صولت را زندانی کردند « مستوفی العمالک پس از تصویب قرارداد ۱۹۳۲ انتفت جنوب، که با دست خیانتکار رضا شاه و به کمک ترقیزاده انجام گرفته بود، سخت عصبانی و ناراضی بود » اوقیانوی نفت شد.

ما برها با صولت الد ولہ در زندان گفتگو کردیم « گفتگوی ما بیشتر علیه رژیم شاه و امپریالیسم انگلیس بود » پایاستی گفت که صولت الد ولہ میدانست که ما کمو نیست هستیها اینحال با علاقه‌ی زیادی با ماد وستی میکرد « خود این موضوع جا - لب و قابل تحمیل است » ما خصوصاً با صولت پیش‌رش قسم پاد کرد « بودیم تازنده هستیم برای آزادی واستقلال ایران مبارزه کیم » تانفس داریم با رژیم دیکتاتوری و امپریالیسم مبارزه کنیم « اما صولت مثل اینکه یقین داشت که اراخواهند کشت خوب بخارط ارم روزی صولت الد ولہ رفکتوگیا من مطلب زیرا گفت: « انگلیس و همراهانش نقشه‌ی جنگ با شوروی را دارد » و ایران نیز بدل به میدان جنگ خواهد شد، از اینروانگلیس با دست رضا شاه میخواهد کلک هرچهار فراد بر جست و مخالف آنهاست بکند « از گفته های اورکرد که اونسبت به شوروی نظر مثبت داشته و عقیده داشت که شوروی طرف استقلال آزادی ایرانست » صولت الد ولہ مخالف آن بود که امپریالیست‌های علیه شوروی جنگ بکنند « ضمناً و مارا هم شناخته و یقین داشت که طرف ارآزادی واستقلال ایران و دشمن امپریالیسم و رضا شاه هستیم « از این رواعتقاد زیادی با پایید اکرد مبدو » روزگاری هارا از کرید و چهار ره کرید ور ۷ بردند « یعنی دیگر ما با صولت الد ولہ نمیتوانستیم ملاقات کنیم شاید هم پلیس عدد ۱۱ ینکار را کرد تا مانتوانیم با هم تعاس داشته باشیم » قاعده تا هفت‌تاییک یاد ویارما را از کرید ور ۷ به بیمارستان نزد دکتر می‌وردند ( دندان ساز ) دکتر چشم وغیره ) هر یارکه همایین سامان می‌آمدیم، گاه که از چند جمله با هم رد وید ل میکردیم « البته وقت زیادی برای گفتگو نبود »

صولت الد ولہ هنگامیکه فرمید عنقیب طیمردان خان را خواهند کشت بوسیله‌ی کسی برای علیمردان خان پیغام فرستاد که « را بخشش » او هم گفته بود « بخشیدم » « از قرار که میگفتند هنگام یافی گیری علیمردان خان، رضا شاه، میتواند الد ولہ را زندانی کرد و ارازندان به جنوب روانه کرد تا شورش را بخواباند و او

اینکار را کرد مبود

تقاضای عفو و بخشش از علیمردان خان مرسوط به کنایه بود که صویت  
الدوله نسبت به علی مردان خان کرده بود

بعد از مدتی صولت الدوله و ناصرخان را برند به هلفد ونی که در  
انتهای کرید ور آقرار داشت. هر کسی را که میخواستند پشتند با این هلفد ونی  
مپیردند. تیمورتاش و صولت الدوله در اینجا کشته شدند. صولت الدوله و ناصر  
را که برند با این هلفد ونی برای مایقین شد که نقشه‌ی کشن آنها در ریان است.  
لابد خود صولت الدوله بپشتاز هر کسی بود انت که اوراخواهند کشت. این صولت  
ناصرخان را زیاد دوست داشت، هنگامیکه پسرش خواب بود او داده از اراده رفکر آن  
بود که لحاف پسرش بزمین نیفتند. کسی حد انکتد تا ناصر بیدار شود. مباری روز  
مرگش نزدیک میشد. پژشك احمدی جنایتکاره ما مورسموم کرد. ناین نوع  
زندانیان بود خودش زهر را به صولت داده و بعد هم آمده بود بسرا غاوکباو  
کمک "نماید". صولت الدوله لگد حسابی با وزد مپیرونوش کرد و گفته بود "مرد که  
احمق و جانی، تو مردم مسوم کرده و حالا مثل اینکه میخواهی معالجه‌ام کنی زود  
گم شو. از جلوی چشم کشو". پرواضح است که ویدید که مسوم شد و غنیمت  
با پستی مپیرد. پس از فوت ناصرخان را مرخیز کردن، منتهی در خانه‌ای تحت  
الحفظ نگاهداری میشد.

### کردها ولرها — در زندان مرکزی همیشه همه‌ی همانفر کرد ولر

زندانی بودند. اینها اکثر از هفتنان و اعضای ساده‌ی هشایر بودند. مردانی شجاع و ساده. مایکوشیدیم با آنها تماش بکیریم و بیان آنها کارکنیم. دشوار بود، اما نتیجه میداد. لرها را بیشتر راتهم یا گیری و یا راهزنی بزنندان میا.  
وردند و کردها را بیشتر راتهم شرکت در نهضت آزاد بیخش و ملی کردها. در کردها احساسات ملی و لوصورت تاریخی و تاروشن بسیار شدید بود. متساقنه در راس نهضت آنها روسا و خوانین قرار میگرفتند و نهضت را بشکست میکشانیدند.  
روزیها نصد نفر کرد را بزنندان آوردند. حداده‌ی مهمی بود. تعداد

دستگیرشد کان بمراقب بیشتر از موقعاً عادی بود. عددی از آنها را بزنندان های دیگر. قم و اصفهان — فرستاده بودند. عددی زیادی را به مقاطعه پدآب و هوا تبعید کرد مبودند و این پانصد نفر هم بزنندان مرکزی رسید مبود. آنها را در رحیا بخط کرده بودند. اولاً شال کمر را میگرفتند، لباس ملی شان را میکردند، سر-شان را میتراسیدند و لباسهای راه مخصوص زندانیان را به تنشان میگردند.

دل کرد ها از این رفتار رخون بود . اما کسی بحرفشار گوش نمیداد . برای همانند نفرآدم حق تهیه‌ی پرونده و ترتیب محاکمه غیرمقد وریود . برای آنان حکم دسته جمعی صادر نمیکردند . معروف بود که آنها از روی وزن و قد شان محکومیت می‌دند . بلند قدرها بود ، متوسط پانزده سال و کوتاه‌تر هشت سال .

حتم روزیکه همین عذرآورد صبور نمی‌شد من عدد ابا ما مورزندان دعوا برآورد اند .

آنداختم ، بسختی با توییدم . صدای داد و بیداد من ، که دست طول کشید توجه آنها را جلب کرد . هدف من این بود که بعنوان یک زندانی با سابقه باشند که تاره آمد ها اند روحیه بد هم . اتفاقاً نتیجه هم داد . سرتیپ زاده مدیر زندان آمد پیشمن و باصطلاح مرآرام کرد . او میگفت " وقتی شما پیش این کرد ها باما این طور رفتار میکنید ، ما زندان را چگونه اداره کنیم ؟ "

میان ما زندانیان سیاسی و کرد ها زود تر تفاهم بزرگ را میشد . کسردی داشتیم بنام خداداد . آدم بود جاافتاده ، مسن ، بالاراده و مبارز . زندان ازدستش به تنگ آمده بود . دائمه اورا بزندان مجرد میبردند اما همیشه به زندگی خوشبین بود . و خوش بینی در زندان بسیار مهم و لازم است . من ازاو خوشم میآمد . میکوشیدم نسبت بمسئل سیاسی اور اروشن کنم . بادقت گوش میکرد . کرد دیگری داشتیم بنام بروزو . آدم ساده بود اور اینام نظافت چی به کرید و روا میفرستادند . با اود وست شدیم . بیسواد بود اما علاوه قصد به سیاست . روزی نبود که با طاقم نیاید و از سیاست چیزی نپرسد . بعد ها که زندانها نسان فهمیدند اور ایجاد ماباکرد هاشده دیگر آمدنش را پیش ماقد غن کرده بودند .

توى کرد ها از خوانین کوچک و متوسط هم بودند . هرچه اصرار میکردند که بحیاط برای راه رفتن و هواخواری بپرونده نمیرفتند . بنای معادت ایجادی خود میگفتند : آقا ، خجالت میکشیم برای خود مان آدم بی بودیم . اما حالا پول یک استکان چاشی هم نداریم . چگونه بپرون بروم و با مردم معاشرت کنیم .

تحداد زیادی از کرد ها در زندان بیمار شده فوت کردند . غذای آنها ماست بود . ماست غذای سالمی است اما آنها بقدر غذاییک کنجدشک ماست میدادند . رابطه ای هم با ایل و خانواده ای ویران شده خود نداشتند و در شرایط سختی بسرمیبردند .

لرها ساده تر بودند و از سیاست کمتر سرد رمیآوردند . فقط یکی از آنها بنام هلیرضا ، جالب از آب درآمد . اوجوان و آرا بود . مدستی در زندان بود ولی تعاسی با هم نداشتیم . روزی با ملیس توهین کرد . من خیلی ناراحت شدم و

دفع کردم باهم آشناشدم معلوم شد رئیس یک ایل است پدر شرزواد مرد و او در جوانی باین مقام رسیده است دوست شدیم درباره مسائل سیاسی زیاد با او صحبت کردم از جنایات اپریالیسم و ارتقای و ضرورت متعدد شدن همه نیروهای دموکرات و ضرورت تغییر اوضاع و غیره.

روزی علیرضا کم شد معلوم نشد او را کجا برداشت آنچه فرمید یعنی بود که فشار به زندانیان سیاسی کوونیست خیلی افزایش یافته کمیسیون مخصوصی مرکب از چند سرهنگ و سرتیپ بزندان برای رسیدگی آمدند آنها در نبال دوستان محلی علیرضا میگشتدند و مدیریت زندان از ترس سرنوشت خود شن منکر تعاض علیرضا بازگشته است فقط امامی معروف به نور و کبوده اعلیه حزب توده ای ایران "کروزون" هارا تشکیل داد و بروکا سیون هیکرد و یکی از مختارین گمرک رامعرف کردند ولی بعد کاشف بعمل آمد کمپرس خاله علیرضا خان که در لرستان بیانی بوده یکی دواقرانه (ظاهر اسرهند) را سیر میکند و پیشنهاد میدهد که آنها را با علیرضا مبارک کنند رضا شاه میبدیرد علیرضا را از زندان آزاد کرد و به ایل تحويل میدهد اور آنچا شروع به بحث سیاسی و تبلیغ ضد امپراطوری میگشتد خبرش میرسد بشهریانی صیفه مدد از زندان یاد گرفته در نبال هوامنش میگشتد اما جناته کتم مدیریماورزندان از ترس جان خود شان هرگونه تعا اور بازندانیان سیاسی منکر شدند ولی فشاره کوونیستها بسیار زیاد تر شد بعد هاد ولت باز هم علیرضا خان پسر خاله اش را دستگیر کرد و اورد بزندان اما اینبار علیرضا خان دیگر میترسید بعاهانزد یک شود.

در سوم شهریور ۱۳۲۰ زمانیکه ارش رضا شاهی مانند خانه مقوایی فروخته در زندان غوطا شد من آنوقت در زندان بودند رعبا سبود و حاد شد را بچشم ندیدم اما از رفقا شنید که کرد ها پس از فرواش ارش رضا شاهی دیگر نمیتوانستند یک روز هم زندان را تحمل کنند کرد ها پیشنهاد شکستن دی های آهنین زندان را میکنند تا آزاد شوند کوونیستها کوشیده بودند آنها را از دست زدن پچنین عمل بیموقوعی بازدارند اما زندانیان کرد گوش به نصیحت ایشان نداده میله های آهنین را بادست شکسته بودند شکستن این میله های آهنین نشانه ای بود از اراده ای محکم و عشق فوق العاده آزادی ما میوریم زندان نخست دodel بودند کمچه بکنند ولی سرانجام دست به جنایت آسود نیز واژرجایی زندان آتش مسلسل ها را بسوی کرد ها گشودند این جنایت بی ماء بود قانون هم اجازه نمیدهد کبد اخل زندان تیراندازی کنند سخن کوتاه

.. ب رضا شاهی در آخرین لحظات هم عدد ای را کشتند، عددی دیگر را زخمی کردند و جلو فرار کرد هارا گرفتند. بعد از مدتی دولت مبور شد همه‌ی کرد هارا آزاد کند. عدد ای از آنها در این حادثه جان باختند.

میرزا طاهر تنکابنی - روزی عدد ای را آوردند که تیشان چند روحانی و عددی زیادی مالک و خرد مالک بودند. همه‌ی اهل مازندران واژور و کجور بودند. می‌گفتند این کروه در انقلاب بیلان نیز اشتراک نداشته بودند. بعده بودند. گفتند توی این عدد دو تن وزیرهم داریم. مادر زندان دیدیم که عدد ای از این آقایان نعاذخوانده و رسماً صحبت از "خدابه شاه عمرد رازی بد" می‌گفتند. بنابراین مانه فقط با اینها محاسرت نمی‌زدیم بلکه تا حد ودی هم از آنها پاپسر بودیم.

د رآنروزها ماحیاط زندان را گل کاری می‌کردیم، حیاط درید ورآ و ۴ مدیر زندان، برای خود نمای میل داشت که حیاط ها گل کاری بشوند ما هم می‌خواستیم مشغولیات داشته و مدتی در هوای آزاد باشیم. چند سالی من شده بودم با غبان این دوحیاط بخاراطارایم که روزی ماهسته هلوکا شتیم. زمان کشتم و مامیوه آنرا خورد و دوباره و سه باره کاشتیم و میوه‌ی آنرا دیدیم. کویا هلو پس، از سه سال میوه‌ید هد.

باری روزی میرفتم به بیمارستان تاکل برای کاشتن در حیاط اکبرید و رهان بیا ورم. پیرمردی کوتاه قد و اکنی پیش قدم میزد. بعاقبت بودند که کیکی ازو زرا همین آقاست. از این رونم ازد و رنسبت با و نظرخوشی نداشت. او بد ون مقدمه پعن نزد یک شد پرسید: "شماراد رکجاد ستگیر کرد واند؟" من گفتم "در تبریز پرسید: "از زرگان تبریز چه کسانی را می‌شناسی؟" جواب دادم: "شترزا". منتظر بودم و اوقات شلنخ شود ولی اواصلابری خوش نباورد برعکسریه سؤلات خود ادامه داد. پرسید: "این چه کلی است؟" گفتم "کل حنا" پرسید "بد رد چه میخورد؟" گفتم "برای رنگ کرد ن پیش". پاسخ زنندگی مرابا زهم تحمل کرد و آن روز باین ترتیب گذشت. تاروزد پکری با زاده میرای برد نکل. اتفاقاً عدد ای پا غبا در حیاط بیمارسان جمع بودند. دیدم همین آدم روبه با غبانها و سایرین که در آنجا بودند گفت "کافقی را برد اشته برش شای گذارد" اند و ناشر را شهاده اند شاه. فهمیدم از کسانی که بجان شاه دعا می‌کنند نیست. عوضی کرفتم. یک نیا خجالت کشید. دیدم بنات حق من باین آدم توهین کرد. بعد ابا اود وست شدم. فهمیدم که ایشان میرزا طاهر تنکابنی است. اعفو و دیوانعالی